

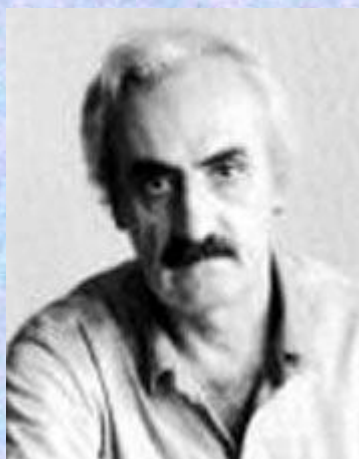
۵۱

باقر پرهام :
تجارب گذشتهء کانون نویسندگان ایران و ضرورت‌های کنونی

تجارب گذشتهء کانون نویسندگان ایران
و ضرورت‌های کنونی

متن کامل سخنرانی ناتمام جمعه ۲۰ ژانویه ۱۹۸۹

باقر پرهام





تجارب گذشته، کانون نویسندگان ایران

و ضرورت‌های کنونی

برای صحبت شب ۱۰ ژانویه، مطلب تستاً
معمولی تهیه کرده بودم که متأسفانه به علت
تنگی وقت و تذکرات مکرر گرداننده، جلسه در
رعایت وقت فرصت بهمان همه، مطالب پیش
نیامد و خیلی از موارد به طور ناقص گفته شد.
گردانندگان جلسه موافقت کردند که آن مطلب
تأسیب و تکثیر شود و در اختیار علاقه‌مندان قرار
گیرد.

صحبت من در اینجا برپایه «بیدار و گفت و گویی» است که در اواسط ماه نوامبر ۱۹۸۸ با یکی از اعضای هیات دبیران
تازه «کانون نویسندگان ایران در تبعید» در یاریسی داشتم. ایشان از آلمان برگشته بودند که در آنجا اعضای کانون نامبرده
در اوائل ماه نوامبر جمع شدند و افراد تازه‌ای را به عنوان هیات دبیران خود برگزیدند. من هم چند روزی بود که از تهران
برگشته بودم. محبت کانون به میان آمد و ایشان نظر مرا بر این زمینه جویا شدند. من به ایشان مطالبی گفتم که خلاصه
ایشان انتقاد از مجموعه، حرکت کانون در خارج از کشور بود. گفتم عقیده من این است که آنچه تحت عنوان کانون
نویسندگان ایران در خارج از کشور انجام گرفته در مجموع حرکاتی نامناسب با واقع دموکراتیک کانون بوده است. که
بدتر از نجات تاثیر گرایشهای سیاسی خارج از چهارچوب فعالیت‌های کانون صورت گرفته است. به همین دلیل، کانون
نه تنها به ایجاد جو فکری مناسبی برای تفکر بی‌پای مسائل ایران کمک نکرده است بلکه در درون خویش نیز به اختلافات
دامن زده و شرایطی فراهم ساخته است که برخی از اعضای فعال آن کناره گرفته‌اند و عملاً در فعالیت‌های این کانون
مشارکتی ندارند. کانون تنها نیست. است بسیاری از اهل قلم و روشنفکران ایرانی مقیم خارج از کشور راه دور خود جمع
کنند و موفق نشده است هیچ کاری در جهت مخالفت فکری و فرهنگی که نمونه‌ای از تلاش فکری اهل قلم و اندیشه ایران
باشد ارائه دهد. و مانند اینها.

ایشان در جواب گفتند: حرف ما هم همین است و تجدید انتخابات کانون برای این بوده که تلاش تازه‌ای را در جهت
پیش بردن اهداف کانون آغاز کنیم و برای این کار به مساعدت همه، از جمله شما، نیاز داریم. بهتر است که شما همین
مسائل را در جلسه‌ای برای همه عنوان کنید. و دنبال این مطلب فکر جلسه‌ای را پیش کشیدند که بر آن من و دو تن دیگر از
اعضای کانون سخن بگوئیم. و موافقت مرا برای انجام این کار خواستند. من موافقت کردم با این تصور که آن جلسه
محدود به اعضای کانون خواهد بود. بعد دیدم دعوتی عام شده است برای شرکت همگان در این جلسه. که البته تا حدی
برای من تمجیب آور بود. اما فکر کردم شاید من اشتباه کرده‌ام و گفته پیش‌پا دلان دوست عضو هیات دبیران را در صحت در
نمافته‌ام. به همین دلیل شرح دادم بر سر موافقتی که کرده بودم با اینم و در این جلسه شرکت کنم.

در همان بیدار، در باب موضوع صحبت‌ها گفت و گوی کوتاهی شد و تصمیم گرفتیم سه ساله، ما برای این جلسه بحث درباره
تجارب گذشته، کانون و ضرورت‌های کنونی باشد. یعنی بگوئیم با نگاهی تحلیلی و انتقادی به تجارب گذشته نتایجی
برای آینده بگیریم، چنانکه دست کم تصور خود ما و همسر همگان از کانون اندکی روشنتر شود. حقیقت این است که
بخشی از نارسایی‌های کانون و ناتوانی‌های آن شاید نتیجه به‌عمل کردن کانون و دور شدن آن از اهدافی خوش باشد. اما
بخش دیگری از آن می‌گمان نتیجه برداشت عمومی غلط از کانون و محدود توانایی‌ها و امکانات آن است. همین برداشت
عمومی غلط سبب شده که مردم ایران بطور اعم، و سازمان‌های سیاسی و معترض، بطور اخص، انتظاراتی از روشنفکران و
سازمان‌های روشنفکری مانند کانون داشته باشند که با ماهیت این گونه سازمانها سازگار و از حدود توانایی‌های آنها عملاً
خارج است. بنابراین، بحث و گفت و گو در این باب و تجلیل تجارب گذشته از این دیدگاه شاید به روشنی‌کردن داده‌های



مساله کمک کند و سبب شود که ما مردم هر چیزی را در جای خودش قرار دهیم و بگوئیم تا آن چیز با قرار گرفتن در جای "طبیعی" خودش به کاری بپردازد که در خوردات اوست و نه بدش و نه همان وظیفه یا کارکرد ذاتی اش را درست انجام بدهد. بعد از این اشاره کوتاه به مقدمات تشکیل این جلسه و موضوعی که برای آن در نظر گرفته شده است به ترات به یکی دو نکته، مقدماتی دیگر نیز اشاره‌ای گذرایکنم.

کانون نویسندگان ایران، چنانکه می‌دانید، سه دوره، متمایز داشته است: دوره اول فعالیت کانون از اواخر سال ۱۳۲۶ تا اواخر سال ۱۳۴۸ بود. در اواخر سال ۱۳۴۶، رژیم ولایت ایران می‌خواست کنگره‌ای از شعرا، نویسندگان و مترجمان ایران برپا کند. ۵۲ تن از شعرا، نویسندگان و مترجمان ایران بی‌تابانه‌ای امضا کردند و اعلام داشتند که چون شرط لازم برای تشکیل شدن هرگونه کنگره‌ای از اینگونه وجود آزادی اندیشه و بیان و دخالت نکردن دستگاه‌های حکومتی در کار طبع و نشر و خلاقیت آثار فکری و فرهنگی است، و کنگره، نامبرده در شرایطی تشکیل می‌شود که چندان آزادی عملی در کار نیست، پس، از شرکت در آن خودداری خواهند کرد. همین بیانیه مقدمه، تشکیل جلساتی برای کانون نویسندگان ایران شده که نزدیک به دو سال ادامه داشت. تجلیل از نمایان و شیخ در دانشگاه تهران و فعالیت اعضای کانون برای تصویب لایحه‌ای در حراست از حقوق مولف و منتقد در مجلس شورای ملی از دیگر کارهای مفید کانون در این دوره بود. دنباله، همین فعالیت منبذ حتی به مذاکره، یکی، دوتن از اعضای کانون با نخست وزیر وقت هم کشید. اما حکومت وقت رو به حرفه روی خوشی به کانون نشان نداد و سرانجام با دستگیری چندتن از اعضای کانون فعالیت‌های آن منقطع شد. آخرین جلسه‌ای که کانون در این دوره تشکیل داده در مدرسه، به آئین در تهران پارس در اواخر سال ۱۳۴۸ بود.

دوره دوم فعالیت کانون نویسندگان ایران از اوایل خرداد ۱۳۵۶ آغاز شد. چهل تن از نویسندگان، شعرا، مترجمان و محققان ایران در نامه سرگشاده‌ای خطاب به امیرعباس هویدا نخست وزیر وقت لروم و رعایت مواد قانون اساسی ایران در باب آزادی اندیشه و بیان و لروم توجه به رشد و شکوفایی فرهنگی و خلاقیت‌های فکری در جامعه را خواستار شدند. سپس همین عده در جلسه‌ای که اوائل تابستان همان سال در منزل آقای مقدم مراغه‌ای تشکیل شد انتخاباتی به عمل آوردند و هیات دبیران موقتی برای خود تعیین کردند تا فعالیت‌های خود را در این زمینه دنبال کنند. نامه سرگشاده دوم کانون در این دوره با امضای ۹۰ نفر در اوائل تابستان همان سال خطاب به آقای جمشید آموزگار نخست وزیر وقت منتشر شد. آنگاه سه ساله، شمهای شعر در باغ انجمن فرهنگی ایران و آلمان بیش آمد که طی آن عده، زمانی از مردم ایران، همواره جوانان، به مدت ده شب برای شنیدن سخنان شعرا و نویسندگان گرد آمدند. این نامه‌ها همچنان ادامه داشت تا کار به انقلاب بیمن ۵۷ کشید. از آن پس کانون برای نخستین بار مجلسی برای خود در خیابان مشتاق رو بر روی دانشگاه تهران گرفت و در آنجا جلسات بحث و سخنرانی و نماشهای فرهنگی و هنری داشت و هر سال برنامه اساسی‌اش تجدید انتخابات می‌کرد تا اینکه سرانجام در اوائل تیرماه ۱۳۶۰ بعلمت جو بسیار خطرناک و تاسف‌آمیزی که پس از حوادث خرداد و تیریه وجود آمده بود ادامه فعالیت کانون در آن محل میسر نگریخت و کار مادی باره تعطیل شد. از آن پس هشت ماه دوران کمته، نزدیکاً، به پمپ بنزین دبانا یکبار به کمک حزب اللهی‌های خود به کانون و بخانه و بخشی از اسناد و مدارکش راهیم و بخته و از بین برده بودند. کانون در این زمینه اعلام جرم می‌کرد که حتی نادان‌های نهران دنبال شد و وزارت کشور وقت هم بی‌خیل بود که این ارا را حمله کننده و اتناجیب کند. بعد از آن حمله، محل کانون دانشگاه زیر نظر بود چندانکه ما احساس امنیت نمی‌کردیم و خود را در معرض حمله، همان عوامل حزب اللهی و کمته جی می‌دیدیم. به همین مناسبت، گوئیم ناچار اندک اندک نخله کنیم، در جریان یکی از این نخله‌های تدریجی، که همیشه زیر نظر و مراقبت حزب اللهی‌ها و کمته جی‌ها بود، حتی یکی از اعضای کانون دستگیر شد که ماه‌ها به بند بازماند. سرانجام چنانکه گفتم، پس از حوادث ۲۰ خرداد و ۷ تیر ۶۰ دیگر امکانی برای ادامه فعالیت آزاد کانون نماند و دوره دوم فعالیت کانون هم تعطیل شد.

دوره سوم، دوره تجدید فعالیت کانون در خارج از کشور، یعنی عمدتاً در پاریس، به همت جمعی از نویسندگان و شعراشی آغاز شد که از ایران به خارج از کشور آمده بودند و چون اکثر اینها هنده سیاسی بودند، دوره جدید فعالیت‌های کانون و در اینجا، زیر عنوان "کانون نویسندگان ایران در تبعید" آغاز کردند.

در بازنگری به تجاربی که کانون در این سه دوره، متمایز داشته است، سهم من بیشتر در دوره دوم فعالیت‌های کانون یعنی از بهار ۱۳۵۶ تا آغاز تابستان ۱۳۶۰، محدود می‌شود چرا که خودم در این دوره از نمایندگان کانون و از اعضای مؤثر آن بودم. در این دوره پنج انتخابات برای انتخاب هیات دبیران انجام گرفت که من در چهار نوبت آن به عضویت هیات دبیران انتخاب شدم. در سه دوره از این چهار دوره بنامه رای هیات دبیران وظیفه ساختگوشی رسمی کانون را بر عهده



داشتم.

دردورهٔ اول کانون من دخالتی نداشتم زیرا به هنگام شروع فعالیت‌های آن در ایران نبودم. و در دورهٔ سوم فعالیت کانون هم طبعاً دخالتی نداشتم! زیرا در ایران بودم. من بر تمامی این سال‌های گذشته یعنی دقیقاً تا ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۷ که برای اقامت طولانی به خارج از کشور آمدم، در ایران بودم. و اقامت کنونی‌ام از سپتامبر ۸۷ تاکنون در فرانسه می‌باشد نه تحت عنوان پناهنده، سیاسی است و نه به عنوان تبعیدی. من همین دو ماه پیش به ایران برگشتم و بزودی دوباره به ایران خواهم رفتم. بنابراین، آنچه در باب دورهٔ اول و سوم کانون بگویم خواننده‌ها و شنیده‌های من است به عنوان ناظر خارجی، و آنچه در باب دورهٔ دوم یعنی سال‌های ۵۶ تا ۶۰ بگویم مشاهدات و تجربیاتی است که من است به عنوان بازیگر موثر در امر کانون.

سرانجام می‌رسیم به سومین اشاره، مقدماتی که شاید مدخلی و زمینه‌ای بشود برای بحث امشب ما. آنچه کانون نویسندگان ایران را بر سر زبان‌ها انداخت، یعنی به عنوان یک جریان اجتماعی در متنی حوادثی که به رویدادهای انقلاب ایران مربوط می‌شود و تاریخ‌گرد و سبب شد که رسانه‌های گروهی جهان از آن سخن بگویند. دورهٔ دوم فعالیت‌های کانون بود. شاخص‌ترین فعالیت پیش از انقلاب کانون در این دوره "شبهای شعر" معروف در باغ انجمن ایران و آلمان در تهران است. سخنرانی‌ها و شعر خوانی‌های این شب‌ها که ده شب طول کشید در اواخر مهرماه ۵۶ هزاران نفر از مردم، بویژه جوانان ایران را گرد هم آورد. مردم چنانکه می‌دانید حتی بعضی شب‌ها در زیر باران می‌شدند ساعت‌ها نشستند و به این سخنرانی‌ها و شعر خوانی‌ها گوش دادند. از آن پس، نوار این صحبت‌ها در سراسر ایران پخش شد و عامه، وسیع‌تری را در بر گرفت. این کار اما انجام ندادیم، خود مردم و شنوندگان آن سخنرانی‌ها بودند که در تکثیر و توزیع آن نوارها می‌کوشیدند. این یک حادثه بود در آغاز دورهٔ دوم فعالیت‌های کانون که اکنون درست یازده سال از آن می‌گذرد.

اما حادثهٔ دیگری را هم می‌توانم یادآوری کنم که همین یک ماه پیش (۱۶ دسامبر ۸۸) در پارسی اتفاق افتاد. جمعی از نویسندگان و شعرا و محققان ایران دعوتی کردند برای گرد همایی اعتراضی در برابر مقر مونسکونگه در بایس. چون هرگونه گرد همایی در منابر عمومی نیازمند گرفتن اجازه از پلیس است و پلیس هم اینگونه اجازه‌ها را به درخواست سازمان‌ها نمی‌دهد به درخواست افراد، کانون نویسندگان ایران در رسیدن برای گرفتن این اجازه پیشقدم شد و خود را عملاً تبدیل به دعوت کننده، آن‌ها گرد همایی کرده بود. بسیار خوب، کسانی که در آن اجتماع حضور داشتند می‌توانند بگویند که نتیجه چه شد؟ حداکثر حدود ۲۰ نفر در آنجا جمع شدند. حتی عمدهٔ زیادی از حاضران گفتند که دعوتنامه فراموش کرده بودند که خود به دعوت خویش عمل کنند و در آنجا حضور بی‌هم رسانند. مقامات مونسکونگه نیز از پذیرش درخواست نمایندگان کانون سرباز زدند و پلیس فرانسه که مقدمات مهمی برای حفظ امنیت فراهم کرده بود سرانجام در یافتن که زحمت سه‌په‌ای کشیده است چرا که جمع محدود و شرکت کنندگان بی سروصدا متفرق شدند و به خانه‌های خودشان برگشتند.

آن شب‌های پر تنب و تاب و لبریز از حضور مردمی در تهران کجا و این گرد همایی (بخشید!) فلذکبار کجا؟ اگر همین دو حادثه را به دقت تحلیل کنیم و هر کدام را در متن رویدادهایی که به آنها انجام شدند قرار بدهیم و چگونگی عملکرد و تجربهٔ کانون را در این دو مورد با هم بسنجیم شاید بتوانیم پاسخ بسیاری از پرسش‌ها را در قبال نقش کانون بطور اخص و روشن‌فکران بطور اعم پیدا کنیم.

کانونی که در ایران تشکیل شد چگونه جریان یا سازمانی بود؟ من در این زمینه مطالبی نوشته‌ام که در شماره‌های کتاب جمعه در سال‌های ۵۷ - ۵۸ چاپ و منتشر شده است. بنابراین بحث نظری آن مطالب و مقالات را در اینجا تکرار نمی‌کنم. هر کس مایل باشد می‌تواند آنها را بخواند. اما می‌گویم با اشاره به نکات عمدهٔ آنها و شاید آوری چند تجربه که ما داشته‌ایم خطوط عمدهٔ سائلی را که می‌تواند به بحث امشب کمک بکند بیرون بکنم.

نخستین مطلب قابل ذکر عنوان "کانون نویسندگان ایران" است. نویسنده در اروپا به‌نامی خاصی دارد که فقط نام آن نویسنده و نام نویسنده را در بر می‌گیرد. حتی شعرا و مولفان تعابیر نام‌ها و سنا به‌نامی فیلم‌سازی برای خود عنوان جداگانگی دارند. تاجه رسیده هنرمندان، روزنامه نگاران، پژوهشگران و دیگر دست اندکاران علم و آثار فکری و فرهنگی. "کانون" اما، کانون "نویسندگان" به این معنایی که اشاره کردم نمود چرا که در بین اعضای آن نویسندگان و شاعران و نامی‌نامه نویس و مقاله نویس و روزنامه نگار وجود داشت تا محقق و پژوهشگر و هنرمند و مترجم و مترجم و مترجم. این اعتبار "کانون" در واقع مشترک کانون "روشنفکران" ایران بود تا کانون نویسندگان ایران.

چه عامل مشترکی این گروه وسیع - از نظر فکری و حرفه‌ای - از روشنفکران ایران را به گرد هم جمع کرده بود؟ پاسخ گفتن به این پرسش دشوار نیست. به راهه «بیانیه‌های کانون و همه» مواضع اصولی و عقیدتی‌یی که مبنای گرد هم آیی آن جمع از روشنفکران ایران شده بود بردست است و با مراجعه به آنها می‌توان عامل مشترک گرد هم آیی را به آسانی پیدا کرد.

در نخستین بیانیه «۵۲ تفری اعیای کانون در اواخر سال ۱۳۴۴ چنین آمده است:

" چون هدف از تشکیل چنین کنگره‌هایی امولا فراهم آوردن زمینهای برای اجتماع اهل قلم و تبادل آزادانه افکار و آرا میان ایشان است، از نظر ما شرط مضموماتی چنین اجتماعی وجود آزادی‌های واقعی نشر و تبلیغ و بیان افکار است، در حالی که دستگاه حکومت با دخالت‌های مستقیم و غیرمستقیم خود بر کار مطبوعات و نشر کتاب و دیگر زمینهای فعالیتهای فکری و فرهنگی (که مواد دهبرون از حد آن را به کمک اسناد و اعلام می‌توان ذکر کرد) آن آزادیها را از میان برده است، بنابراین ما وجود چنین کنگره‌ای را با فقدان شرایط مضموماتی آن مجله و ضروری نمی‌دانیم. از نظر ما آن شرط مضموماتی با رعایت کامل اصول قانون اساسی در آزادی بیان و مطبوعات و مواد مربوط به اعلامیه جهانی حقوق بشر فراهم خواهد شد."

" به نظر ما هرگونه دخالت حکومتها بر کار اهل قلم و هدایت ادبیات در جهات رسمی و سیاسی همواره به رشد ادبیات سالم و واقعی لطمه زده است و این اصل با تجربه‌هایی که در این کشور و در بسیاری از کشورهای جهان صورت گرفته به ثبوت رسیده است..."

" به نظر ما برای آنکه چنین کنگره‌ای بتواند به صورت واقعی تشکیل شود و به وظایف خود عمل کند، پیش از آن بایستی اتحادیه‌ای آزاد و قانونی که نماینده و مدافع حقوق اهل قلم و بیان گفته شده آراء آنها باشد وجود داشته باشد..."

اما کنگرندگان بیانیه در پایان اعلام کرده بودند در هیچ اجتماعی که تا همین گذشته نظرات بالا نباشد شرکت نخواهند کرد. یعنی شرکت در آن کنگره‌ای را که دولت در نظر داشت تشکیل دهد تحریم کرده بودند.

به دنبال این متن، در فروردین ماه ۱۳۴۴ بیانیه‌ای با عنوان " درباره «بک ضرورت» که در واقع بیانگر اصول نظری اعضای کانون در دفاع از آزادی اندیشه و بیان بود منتشر شد. در این بیانیه مصلحت‌یاد دیگری «حقوق شناخته شده» بشری «تزووم» برخورداران و نقد سالم و باروری اندیشه و آثار هنری «ضرورت آزادی» به عنوان بک امر فطری لازم برای رشد آینده فرد و اجتماع تاکید شده و عوامل به عنوان پایه و اساس عقیدتی لبالبت کانون در نظر گرفته شده بود:

"- ادعای آزادی بیان با توجه و نگاه به قوانین اساسی ایران - فصل ۲۰ و اصل ۲۱ متمم قانون اساسی - و اعلامیه جهانی حقوق بشر ماده ۱۸ و ماده ۱۹ آن - آزادی بیان شامل همه انواع آن اعم از کتبی و شفاهی با به کمک تصویر است، یعنی نوشته، نوشته چاپی، سخنرانی، نمایش، فیلم، رادیو و تلویزیون، هرکس حق دارد به هر نحوی که بخواهد آثار و اندیشه‌های خود را در زندگی خود به چاپ برساند و بخش کند.

مقامی که رعایت این حق از او مطالبه می‌شود قوای سه گانه کشور است و همه صاحب‌قلمانی که بخواهد به دست آوردن و میانیت این حق می‌کوشند می‌توانند با قبول مفاد این بیانیه در کانون نویسندگان ایران نام نویسی و شرکت کنند.

آ- دفاع از منافع منفی اهل قلم بر اساس قانون و قانونی که در حال با آیند و روابط میان مولف و ناشر با سازمانهای عامله کشور را به نحوی عادلانه تدوین و تنظیم کنند.

کانون نویسندگان ایران از همه صاحب‌قلمانی که به این دو اصل معتقد بوده حاضرند در جان بخشیدن به آنها بکوشند دعوت می‌کنند تا در کانون قراهم آیند و مسایلی پراکنده خود را برای رسیدن به مصلوب هماهنگ سازند."

در دوره دوم فعالیت کانون مش تازه‌ای تحت عنوان "موضع کانون نویسندگان ایران" همراه با اسامیه - پس کانون در مجمع عمومی فوق العاده کانون برگزار داد که به تصویب رسید که بعد از جزو ای از سوی کانون منتشر شد



که در آن، ضمن تأکید اصول و روح حاکم در بیانیه‌های گذشته، کانون و با استناد خاص به مواد اعلامیه، جهانی حقوق بشر و «مبانی بین‌المللی حقوق انفرادی، اجتماعی و فرهنگی ملل متحد»، بر سه چیز بویژه تأکید شده بود: آزادی اندیشه و بیان برای افراد و گروه‌ها بدون هیچ حصر و استثناء، لزوم توجه به رشد و خلاقیت فرهنگی جامعه و بخت و حمایت از ویژگی‌ها و تنوع ارزشمند فرهنگی‌های قومی و محلی در ایران، و استقلال مطلق کانون نسبت به احزاب و جنبه‌های سیاسی. نکته، اخیر بویژه اهمیت بسیار داشت زیر نشان دهنده، آگاهی تازه‌ای بود که کانون در تجربه‌های گذشته، خود به دست آورده بود؛ حقیقت این است که کانون در بافته بود جو سیاسی کلی جامعه، جوی که احزاب و گرایش‌های سیاسی کشور در ایجاد آن موثر بودند. نه تنها کم‌کم به پیشبرد مبارزه‌ای که در چارچوب هدف‌های کانون پیش‌بینی و تعریف شده بودند می‌گردد بلکه در موارد بسیار مغلط است و برای تعیین تکلیف خود در این زمینه ناچار شد چنین ماده‌ای را در موضع اصولی خود بگنجاند. این مطلبی است که ما را به کنه بحث اصعب من می‌کشد، گیرم پیش از پرداختن به آن باید به عقب برگردیم و بگوئیم تا از آنچه درباره، کانون تاکنون گفته‌ام نتیجه‌گیری کنیم.

از آنچه درباره، شروع حرکت کانون، نوع اعضای که زیر عنوان آن گروه گرد آمده بودند و هدف‌هایی که این اعضا در قالب بیانیه‌های اصولی، نامه‌های سرگشاده، نشست‌ها و مجامع فرهنگی و اجتماعی خویش دنبال می‌کردند گفتیم چه نتایجی به دست می‌آید؟

نخست اینکه حرکت کانون به حرکت اعتراضی بود؛ اعتراض به نبود آزادی اندیشه و بیان و دخالت دولت و عوامل دولتی، سانسور در کار نشر و بیان اندیشه‌ها به صورت گوناگون، هر کس در این اعتراض با اعضای کانون همصدا بود می‌توانست به حرکت کانون بپیوندد، و آنان که نپسوستند سکوت کردند، در واقع، معترض نبودند.

دوم اینکه این اعتراض در قالب‌های صنفی یا سیاسی نبود، زیرا بر مبنای اصل دوم بیانیه، «درباره، یک ضرورت» که از حقوق صنفی، اهل ذلم سخن می‌گوید، در اصل اول همان بیانیه، ۱۳۴۲ و نیز در بیانیه‌های بعدی کانون در سال‌های ۶۵ تا ۶۰ از همه، حور آزادی بیان و اندیشه، اعم از گفتار، سخنرانی، نوشته، دستی، نوشته، چاپی، فیلم، برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی و مانند اینها سخن رفته و از آزادی به عنوان ضرورت عام جامعه برای رشد و اجتماع و از خلاقیت فکری و فرهنگی آزادانه به عنوان عامل حرکت و شکوفایی جامعه بطور کلی دفاع شده است. یعنی کانون مانند یک گروه حرفه‌ای - صنفی نبود که فقط از حقوق خودش و اعضای خودش دفاع کند. کانون از حق آزادی بیان و اندیشه همه گروه‌های جامعه، به هر شکل آن، و از آزادی بیان به عنوان الگوی حاکم بر روند توسعه، اجتماعی بطور کلی دفاع می‌کرد.

کانون مانند یک گروه سیاسی هم نبود که طرفدار الگوی خاصی از اداره، اقتصاد و حکومت باشد و مثلاً بخواهد نهاد‌های اجرایی حاکم بر کشور را عوض کند و قدرت را از یک گروه یا طبقه بگیرد و به گروه یا طبقه‌ای دیگر سپرد. کانون خواستار حاکمیت اصولی بود که به زندگی و شکوفایی حیات بشری به عنوان جامعه بشری بطور کلی مربوط است. به همین دلیل کانون در بیانیه «خویش از همه، اهل قلم» می‌خواست با اعلام وفاداری به آن دو اصلی که ذکر کردیم به کانون بپیوندد و در آن نام نویسی کنند. یعنی، حرکت کانون حرکتی اجتماعی بود.

سوم اینکه کانون در بیان هدف‌ها و اعلام نظرات خویش به مسئولان کشور و قوای سه گانه، دشواری خطاب می‌کند، به مواد قانون اساسی استناد می‌جوید و بنای کارش را بر اعلامیه جهانی حقوق بشر می‌گذارد. به تئودیک گفت و گو و سرخوردن آزادانه، عقاید و آراء و ایجاد فضای آزاد برای عمل اجتماعی به سرتحرک کانون را تشکیل می‌دهد. یعنی کانون می‌خواست سازمانی قانونی و دموکراتیک باشد.

اینهاست مشخصات حرکت کانون = حرکت اجتماعی و اعتراضی روشنگرانه در چارچوب قوانین اساسی کشور و بر پایه، موازین دموکراتیک حقوق بشر که ناگزیر همراه است با احساس مسئولیت نسبت به خود و نسل‌های آینده.

اما چنین جرئتی در فضای سیاسی، اجتماعی کشور با دو مانع عمده روبرو بود:

یکی از این دو مانع عمده طبیعتاً حکومت و نظام حاکم بود. حکومت که در زمینه، آزادی بیان و اندیشه خود را پای بند به اصول قانون اساسی کشور و متعهد به اعلامیه جهانی حقوق بشر نمی‌دانست حاضر نشد برای این جریان حقیقی بپذیرد و میدان فعالیتش برای آن بگشاید. حکومت مانند همیشه به سیاست نظم و «شهادت» متوسل شد، یعنی از یکسو کوشید تا نشان دادن در باغ میز جمعی راه سوی خود بگشاید، یعنی آنان را از آرمان‌های خود و مشروعیتی که به دلیل وفاداری به همان آرمان‌ها در بین جمع داشتند جدا کند، و بدینسان وحدت نظر را در صفوف کانون بشکند، و از سوی دیگر با فرود آمدن چنان خویش بر سر زنی چند از اعضای موثر ثابت کند که راه مسامت بسته است. همین سیاست چنانکه می‌دانیم سدان فعالیت را بر کانون بست، و موجودیت خارجی کانون از اواخر سال ۴۸ منتهی شد. اما منتقدی شدن



موجودیت خارجی کانون، به معنای از دست رفتن مشروعیت و اعتبار معنوی آن، سنه از اعضای کانون و دیگران اهل قلم که بر سر آرمانهای خود ایستاده بودند نبود. آنها اعتقاد خود را به این آرمانها با فاصله گرفتن از دستگاه حکومت بر عمل نگاه داشتند و از این رهگذر اعتبار و حیثیت بیشتری یافتند و همین اعتبار و حیثیت بود که در مرحله دوم فعالیت‌های کانون را سر و و تکیه‌ی بیشتری به کار افتاد.

دومین مانع عمده در برابر حرکت کانون، اماند درون خود کانون، یعنی در فضای سیاسی - اجتماعی حاکم سرفه‌البت کانون نهفته بود. و تاثیر این یکی در کار کانون به تنه است کمی از تاثیر عامل نخست نداشت بلکه سرانجام پایه‌های اعتبار معنوی کانون را از درون متلاشی کرد. حرف من این است: تا زمانی که جریان کانون بویژه با این عامل مسلط دوم آگاهانه و درست برخورد نکرد توانست بر سر پای خود بنیستد و همچنان از حیثیت و اعتبار معنوی برخوردار باشد. و بحضرت آنکه برخورد کانون با این عامل بیرونی آنچنان سست گردید که کانون به زائده‌ای از آن تبدیل شد دیگر کانون نویسنده‌گسی جز به صورت یک اسم باقی نماند. این عامل دوم همان است که من اندکی پیشتر با عنوان جوسیمایی برانگیخته از سوی احزاب و گرایشهای سیاسی از آن نام بردم.

این جوسیمایی حکایت از تعرضی داشت که موضوع آن کسب قدرت سیاسی در جامعه بود، و حال آنکه کانون می - کشید برای گسترش آزادی بیان و اندیشه و گشودن فضای عمل آزاد اجتماعی فعالیت کند و داعیه و توانایی سیخ سیاسی برای کسب قدرت را نداشت. جوسیمایی خواهان آنچنان تغییرات بنیادی و رادیکال در نظام سیاسی کشور بود که تنها از یک جریان "انقلابی" ساخته است و همین دلیل راه رسیدن به آزادیها و استقرا و فضای آزاد عمل اجتماعی را بنیستاد یعنی نظام و حکومت موجود می‌دید در حالیکه از نظر آرمانهای کانون برقراری آزادی اندیشه و بیان و امکان تجمع آزاد و فعالیت جمعی آزادانه ضرورتی برخاسته از ذات زندگی اجتماعی بود که فقط به مبارزه با حکومت و نهادهای حکومتی موجود ختم نمی‌شد و می‌بایست دوام و استمرار داشته باشد. کانون به مؤلفان و اساسی کشور و اعلامیه جهانی حقوق بشر استناد می‌کرد و آنهارا در حکم اصولی بنیادی برای برقراری جامعه‌ای مبتنی بر حق و عدالت تلقی می‌کرد که در اعتبار و شمول آنها به هیچ روی نمی‌توان و نمی‌بایست تردید کرد در حالیکه جوسیمایی مسلط، با الهام از نوعی به اصطلاح تحلیل طبقاتی جامعه با دگماتیسیم مذهبی در اعتبار و مشروعیت عام آن اصول تردید داشت و به همه آنها جداگانه به صورت از برای تاکتیکی در خدمت هدفهای سیاسی خویش می‌نگریست. جوسیمایی، برغم برداشت "انقلابی" و "نیپه‌گیتی" اش در قبال نظم مستقر، که منحصراً مشترک همه، عناصر و اجزا، ناهمگون و حتی متضاد آن را تشکیل می‌داد، از دیدگاه استولوزنیک و "داعیه" سیاسی، اما بشدت نامتجانسی و آکنده از گرایشهای رقابت آمیز بود، در حالیکه کانون به دلیل مواضع فکری عام و روشن و خالی از ابهام و فارغ از خصوصیت "فرقه‌ای" و "ایدئولوژیکی" خویش و حیثیت نظری و حیثیتی می‌طلبید و جز بر این اساس نمی‌توانست عمل کند و دوام بیاورد.

در سالهای پایانی دهه، چهل که "کانون نویسندگان ایران" فعالیت خویش را آغاز کرد جوسیمایی قوی نه تنها از بیرون کانون و از دل جامعه سیاسی کشور، بلکه از درون کانون و از طریق افراد و شخصیت‌هایی که هر یک به طریق حامل و مسابنده، آن جوسیمایی بود در کوششهای از گذشته‌های پر کشاکش و بی‌نفاق و آینه نگرهای مسابرض و حتی متخاصم بر دوش داشتند، و با اینهمه به دلیل همان "عامیت" و "اشتراکی" که در ذات هدفهای کانون بود در آن گرد آمده بودند بشدت بر کانون سایه افکنده بود و این چنانکه گفتیم، افزون بر فشاری بود که از ناحیه حکومت و دستگاههای حکومتی برای متوقف ساختن حرکت کانون بر اعضای آن و درده می‌شد. در چنین شرایطی، یک بازی دوگانه نظیر آنچه کانون می‌خواست بنامید، به بغدادی خطرناک بر فراز برتگاههای مخوف بیشتر شبیه بود تا حرکتی مطمئن در جاده‌ای هموار و خالی از خطر. من در همان مقالات کتاب جمعه گفته‌ام که حرکت کانون، حرکتی بودیرلیه، تسخیر، تسخیر و توجاع، تیغ نتمیب و جزم اندیشیهای چپ گرایانه و تیغ بر آن قدرت حاکم روز.

آنان که در جلسات دوره، اول فعالیت کانون در سالهای ۴۴ تا ۴۸ حرکت کرده اند می‌توانند شهادت دهند که تا آنسر این دو عامل فشار، یعنی فشار حکومت از یکسو و فشار گرایشهای سیاسی متضاد از سوی دیگر، بر کانونیان چگونه بود و چگونه همین فشارها سرانجام به متوقف شدن حرکت کانون انجامید.

از سرگیری فعالیت کانون در سال ۱۳۵۶ یعنی بر این تحلیل بود که دستگاه حاکم بر این تن در دادن به فضای باز سیاسی در چارچوب قانون اساسی کشور و اعلامیه جهانی حقوق بشر آماده‌تر از گذشته است. آرمانهای پراکنده و منفردی که پیش از آن در زمینه درخواستهای سیاسی انجام شده بود این نظر را تائید می‌کرد. به همین دلیل، جمعی از ما به این فکر افتادیم که برای برپایی مجدد "کانون نویسندگان ایران" اقدامی نکنیم، تشریح اینکه این اقدام



چگونه شروع شد تا ارائه نایبستان ۶۰ که دفتر کانون در خیابان مشتاق تبدیل گردید. در چه مراحل گذشت نیازمند بازگویی برخی خاطرات و تجربه‌های آن دوره است. من می‌گویم تا نکات مهم این ماجرا را برای شما شرح دهم و در این میان بر مسائلی انگشت بگذارم که به مقدمات سخن امشب من برمی‌گردند و با گرفتن نتایج لازم از آنها گفتار خود را تمام خواهم کرد.

در این بازگویی خاطرات و تحلیل گذشته می‌گویم تا آنجا که ممکن است از کسی یا بویژه از جریانی نام نبرم زیرا من دعوای شخصی یا کسبی ندارم و این‌چاهم نباید تبدیل به بفتندگی اعتراض و انتقاد بر ضد این و آن شود. اما باید آوری بعضی ناسبا و جربانها، به دلیل هدفهای اجتماعی بی که این گفتار دنبال می‌کند و به دلیل ماهیت مسأله و لزوم دادن اطلاع به شنونده ضروری است و نمی‌توان از آن گذشت. دیگر اینکه، شاید بعضی از دوستان فکر کنند که این مسائل، بدون کانون مربوط می‌شود و گفت و گو از آنها در برابر همگان اصولی نیست. من چنین عقیده‌ای ندارم. ما به دلیل ماهیت انتقادی و اعتراضی حرکت خود باید پیشاهنگ انقلاب از خود گذشته خود باشیم تا راه انتقاد در جاسه بطور کلی کشوده شود. مادر ضمنی، به عنوان حاملن تجربه های گذشته و وظیفه‌ای در قبال نسل جوان و آینده نزمیعه داریم. باید این تجربه‌ها را هم‌فوق خود منتقل کنیم تا اشتباهات تکرار نشود. بویژه که در این همه مجامع دموکراتیک دوران اخیر تاریخ ایران، کانون نویسندگان موفق ترین هم بود. کانون شبها زمانی بود که توانست نه تنها افرادی از اقله های لکری گوناگون و متفاد را در خود جمع کند بلکه حتی سولق شد که چهره‌های سرشناسی از اهل قلم ایران را که از دنده گاه سیاسی نقطه، مخالف یکدیگر بودند در هیات دبیران خود در کنار هم و دور یک میز بنشانند. این در جامعه‌ای ماننسد ایران کار کوچکی نبود.

گذشتن جسمی از "ما" به فکر تجدید فعالیت کانون افتادیم. این "ما" عمارت سودا از آقایان امیر حاج سیدجوادی، منوچهر هزارخانی، شمس آل احمد، اسلام کاظمیه و من. مادر آن دوره با هم دیدارهای پیوسته و مرنسی داشتیم. اواخر زمستان ۱۳۵۵ بود که در یکی از این دیدارها در خانه من آقای منوچهر هزارخانی پیشنهاد کرد چرا "کانون" را دوباره به راه نیندازیم؟ گفت و گوی ما چند نفره اینجا انجامید که طرح نامه سرگشاده‌ای خطاب به نخست وزیر وقت تهیه شود. و آقای امیر حاج سیدجوادی بعهده گرفت که این طرح را تهیه کند. در هفته بعد دوباره در خانه من جمع ششم و آقای حاج سیدجوادی طرحی را که به صورت یادداشت‌های مقدماتی تهیه کرده بود برای ما خواند. بعد از خوانده شدن این یادداشتها سکوتی برقرار شد. من سکوت را شکستم و گفتم این طرح به عنوان نامه سرگشاده‌ای که قرار است در خواست مشخصی را یا مقدماتی کوتاه مطرح کند چندان مناسب نیست و بهتر است بصورتی دیگر نوشته شود. آقای شمس آل احمد یادداشت‌های آقای حاج سیدجوادی را که جلوی او بود برداشت و با یک خودکار "بیک" جلوی من گذاشت و گفت: " دست شعار می‌بوسد"، یعنی که خودت این کار را بکن. من در هفته‌ای که پس از آن در پیش ده شتم با استفاده از برخی مطالب و " ایده‌های طرح قبلی آقای حاج سیدجوادی من تازه‌ای نوشتم و در جلسه بعدی که با هم در منزل خود من بود برای آن دوستان خواندم. همه پسندیدند و قرار شد آن متن تالیپ و در چند نسخه تکثیر شود تا هر کدام از ما برای گرفتن موافقت و امضای دیگران به راه افتیم. اسلام کاظمیه متن دستنوشته مرا تا کرد و در جیب گذاشت و گفت تالیپ و تکثیرش با من. در جلسه بعدی، نسخه‌های تالیپ شده‌ای از متن که در واقع همان متنی بود که بعدها با امضا چهل تن منتشر شد آماده بود. هزارخانی پیشنهاد کرد که آقای به آذین و درستان نزدیک ایشان راهم در جریان بگذاریم و از آنها بخواهیم که به این حرکت بپیوندند. شمس آل احمد چندان راضی نبود اما با اصرار ما، بویژه من هزارخانی، او هم رضایت داد. به به آذین خبر داده شد و قرار گذاشتند که ماه خانه او برویم. من، هزارخانی، اسلام و شمس همراه با سرکار خانم دانشور به منزل به آذین رفتیم و در آنجا علاوه بر او آقایان کسرائی و تنکابنی هم حضور داشتند. متنی که تهیه شده بود خوانده شد آقای به آذین ایراد گرفت که این متن باید شماره کند. جرو بحث بالا گرفت. سرانجام با پیشنهاد من به توافق موقت رسیدیم. پیشنهاد من این بود که گفتیم، بسیار خوب، آقای به آذین ما این متن را تهیه کرده‌ایم. شما اگر نظر دیگری دارید نظر شما را بنویسید و در جلسه آینده برای ما بخوانید تا بتوانیم به نتیجه‌ای برسیم. اس راهم بگویم که من تا آن تاریخ نخستین بار بود که آقای به آذین را از نزدیک می‌دیدم و با او گفت و گو می‌کردم.

در جلسه بعدی که باز در منزل آقای به آذین بود، ایشان در متن را که تهیه کرده بودند برای ما خواندند. پس از قرائت آن دو متن سکوت ممتدی برقرار گردید. یکی از این دو متن، که از نظر آقای به آذین عنوان بیانه داشت در حقیقت مقاله تندوتیزی علیه حکومت و دستگاه پلیس سیاسی آن بود که لحن آن بالحن نامه سرگشاده، با خطاب به نخست وزیر وقت بگلی تفاوت داشت. زبان و بیان و اصطلاحات مقاله هم البته "مارکدار" بودنشان میداد که از



جوبان سیاسی مهمنی سرچشمه می‌گیرد. متن دیگر، متن کوتاهتری بود تحت عنوان "موضع کانون نویسندگان ایران" که آنهم آشکارا با اتهام از مواضع يك حزب سیاسی معین تدوین شده بود.

من سکوت را شکستم و گفتم آقای به آذین مادر صدغرا هم کردن تو افقی در بین اهل قلم زیر عنوان کانون نویسندگان ایران هستم و هنوز در آغاز و نقطه، شروع حرکت هستیم. این مطلبی که شمانوشته‌اید ضمن آنکه از چارچوب اقدام اهل قلم بیرون است و بیشتر به بلکه ادعاینامه، سیاسی شیبه است تا به بیانیه. نویسندگان تحت عنوان دفاع از آزادی قلم و بیان و مخالفت با سانسور، این عیب را هم دارند که ما را از همین آغاز کار با حکومت رویاروی می‌کنند و کار را به و درگیری می‌کشاند. متن دوم شعاهم متنی است که از مواضع سیاسی جوب معیسی الهام می‌گیرد و نمی‌توان آن را به عنوان موضع کانون نویسندگان ایران پذیرفت. دیگران هم در همین زمینه صحبت‌های کردند. سرانجام آقای به آذین قانع شد. مثنی را که به عنوان بیانیه تهیه کرده بود پس گرفت و رضایت داد همان نامه، سرگشاده، ما را امضا کند. در مورد متن دوم هم گفت: بسیار خوب، فعلاً این مطلب مربوط به "موضع کانون نویسندگان ایران" را کنار می‌گذاریم اما قول بدهید که چنین چیزی بعداً در دستور کار ما قرار گیرد و ما دوباره، آن بحث کنیم. ما هم این قول را به او دادیم. بدین سان آقای به آذین و پس از وی دوستان ایشان هم به این حرکت پیوستند. نامه، ما با امضا ۴۰ تن خطاب به نخست وزیر منتشر شد. و بر همین اساس، چنانکه گفتم کمی بعد در منزل آقای مقدم مراسم‌های انتخاباتی شامل آید و هیات دبیران موافقتی برای گامون تعیین شد که من از اعضای آن بودم.

آنچه در منزل آقای به آذین گذشت نخستین نمودنش از فشار احزاب سیاسی در حرکت کانون بود که موقتاً ما بر آن غلبه کردیم. اما جریانهای بعدی نشان داد که آن فشار همچنان به قوت خود باقی است و جوب سیاسی و نیسات احزاب و دهنه‌های سیاسی در جهت اعمال فشار بر کانون و استفاده از آن به عنوان اهرم تاکتیکی حرکت سیاسی عمل می‌کند. چند ماه بعد از آن تاریخ و پس از برگزاری شیبای شهر ما در باقیم که همان متن دوم آقای به آذین تحت عنوان "موضع کانون نویسندگان ایران" در نشریات سیاسی خارج از کشور بدون اطلاع ما و تحت عنوان موضع کانون منتشر شده است. ما در جلسه، هات دبیران از آقای به آذین و دوستان ایشان جوب شدیم که منشا، این قلمبه کجاست. ایشان اظهار بی‌اطلاعی کردند ولی، مجبور شدند با نظر هیات دبیران کانون موافقت کنند که تکذیب نامه‌ای در این مورد منتشر شود. این تکذیب نامه را در نشریه، زیر امسی کانون منتشر کردیم و در آن اعلام داشتیم که این متن موضع کانون نویسندگان ایران نیست.

دومین نمونه و فشارگر اینهای سیاسی بر کانون، که گاه جنبه، شخصی هم پیدا می‌کرد، در ماه شهریور ۵۶ از سوی دستهای دیگری روز کرد. شهر سورما به مسادف با سالگرد مرگ مرحوم جلال آل احمد بود. شمس آل احمد در جلسه، هیات دبیران کانون حضور یافت و پیشنهاد کرد که کانون برای جمع شدن مردم بر سر مزار جلال فراخوانی بدهد و مراسمی در آنجا برگزار کند. آقای شمس آل احمد چنانکه خود بارها گفته و نوشته است، نسبت به مساله، جلال، نوعی حساسیت خانوادگی و شخصی دارد. این مهم نیست و حق اوست. اما آنچه مهم است و حق اوست این است که وی سالسه، شخصی اش را با مسائل اجتماعی اشتباه می‌گردونه همین دلیل همیشه برداشتش نسبت به "کانون" منحوی بوده است که گوئی کانون نویسندگان ایران، میراث خانوادگی اوست. اگر به یاد داشته باشید آقای شمس آل احمد در سخنرانی‌اش بر شیبای شعرگونه در ۱۳۵۶ در باب تأسیس کانون نویسندگان ایران از "وجدان بیدار خاندان قلم، جلال آل احمد" نام برد. در این که مرحوم جلال از بنیاد گذاران موثر کانون در ۱۳۴۶ بود و زهدی نیست، اما ادعای بزرگی است که جلال را "وجدان بیدار خاندان قلم" ایران بدانیم چنانکه گوئی وجدان بیدار دیگری در کار نبود و هفت سال پس از مرگ او، تجدید حیات دوباره، کانون در ۱۳۵۶ را، که در شرایطی دیگر و به همت افرادی دیگر صورت گرفته است، همچنان رمل کنیم به "جلال"، باری، با همین برداشت خانوادگی و با توجه به سابقه، اختلافات فلان "حزب" و فلان "بیرو" بود، که آقای شمس آل احمد و رفقای از نیز بزودی تبدیل به مساله‌ای برای کانون شدند. ایشان چنانکه گفتم آن پیشنهاد را داد و می‌خواست کانون مبتکر فراخوانی عمومی برای برگزاری مراسمی بر سر مزار جلال آل احمد شود. آقای به آذین مخالفت کرد و گفت با توجه به جوب سیاسی موجود "کنفرل" اوضاع از دست ما خارج خواهد شد. بخصوص که شمس مدعی بود، و هنوز هم مدعی است، که "جلال" شهید شده است، یعنی "ساواک" ترتیب قتل او را داده است. در مقاله‌ای که همین چندی پیش ترکیهان فرهنگی تهران چاپ شد شمس بار دیگر این ادعا را تکرار کرده و حتی به سرکار خانم دانشور، همسر جلال، توهین کرده است که چرا او در این مورد هم فکر و همگام نیست. این ادعای شمس است و او لابد برای اثبات ادعای خود لائل محکمی هم داده که گویا روزی منتشر خواهد کرد. اما چون هنوز این دلایل منتشر نشده



است برای مسلم نبود و مسلم نیست که ادعای او درست باشد. پس مخالفت به آئین با این سابقه از ادب‌های شمس زیاد به میانم. من میانه را گرفتم و گفتم اگر بشود ترتیبی داد که کنترل برگزاری مراسم بر من و راجل کاملاً زیر نظر کانون صورت بگیرد شاید بتوان راه حلی پیدا کرد. اما جلسه با مخالفت به آئین و عصیان شمس بدون نتیجه ختم شد. پس از ختم جلسه شمس و اسلام اشاره کردند که مهم نیست، خود ما این جلسه را برگزار خواهیم کرد. سد از آن مسافرتی برای من پیش آمد و موقعی به تهران برگشتم که یکی دو روز بیشتر به سالگرد مرگ چیتل نمانده بود. دوستان خبر دادند که اعلامیه‌ای با امضای چند نفر، از جمله من، در جراید منتشر شده است و مردم را برای حضور برخانه جلال دعوت کرده‌اند. مطلب حقیقت داشت و آقایان آل احمد و اسلام کاظمیه بدون اطلاع من امضای مراسم پای این دعوت گذاشته بودند. به سرعت با آنها تماس گرفتم و ضمن اعتراض شفاهی به این موضوع که چرا بدون اطلاع من بجای من امضا کرده‌اند خواستم که لااقل برنامه، مراسم را با حضور من و موافقت من تدوین کنند. آنها قبول دادند این کار را بکنند اما در عمل این قول را رعایت نکردند و دلخواه خودشان برنامه‌ای اجرا کردند که روی همان ادعای شمس، یعنی شهادت جلال، طرح ویژه شده بود. جمعیت زیاد نبود و خوشبختانه حادثه‌ای پیش نیامد. اما من که بشدت از این گونه حرکات فردی و نامسئولانه رنجیده بودم صلاح دیدم اعتراض را کتبی کنم تا برآینده این گونه حرکات تکرار نشود. نامه مفصلی در همین مورد به شمس و اسلام نوشتم. رو نوشتش را به آقایان هزار خانی، مقدم مراغه‌ای و احتمالاً خانم ناطق هم دادم. برای برهیز از هر گونه درگیری و ایجاد بگو مگوی به حاصل ازدادن رو نوشت آن نامه به آقایان به آئین و کسرانی خود. داری کردم و حتی خسرا این ماجرا را از آنها مخفی نگاه داشتم. منظورم این بود که اعتراض اصولی من به عمل نادرست یک جناح بهانه‌ای به دست جناح دیگر برای خرده گیری ندهد و کانون در اسن وسط ضربه نخورد. اعتراض کتبی من به آقایان شمس آل احمد و اسلام کاظمیه گران آمد و در جلسه‌ای که به دعوت آنان در دفتر آقای کاظمیه تشکیل شد و آقایان حاج سید حواد و هزار خانی و احتمالاً یکی از دوستان مشترک ما (آن مطمئن نیستم) هم حضور داشتند. کار با لا گرفت و من با پر خاش سخت به آقایان آل احمد و کاظمیه ونحوه رفتارشان آنجا رانک گفتم. این جویانها سبب شد که آقای شمس آل احمد دریافت که کانون میدان ترک تازی شخصی او نیست و نمی تواند مدار انبال خود بکشد و به همین دلیل خود را کنار کشید و ناراضی شد.

همزمان با این مسائل مهمترین رویداد زندگی دوره دوم فعالیت کانون یعنی پیشنهاد تشکیل شبهای شعر از سوی روزنامه کیهان و بواسطت جلال سرفراز برانجمن گونه مطرح شده بود. ما این پیشنهاد را سبک سنگین کرده و پذیرفته بودیم اما سی دانستیم که:

اولاً کاری است خطیر، زیرا این همان جمعیت زیادی در آنجا جمع می شدند و لازم بود ما بتوانیم به مسئولیت دو کواشک خودمان عمل کنیم و کار اراهه بر خور و درگیری نگشانیم. و این مانوجه به جوسیاسی آن ایام و فعالیت گروه‌هایی که برای مبارزه با رژیم ره و روش دیگری در پیش گرفته بودند. در محیط دانشجویی و در بین جوانان هم معروفهائی داشتند بسیار مشکل بود.

ثانیاً پای یک انجمن فرهنگی و اسسته به یک سفارت خارجی در میان بود و ما باید کاری می کردیم که ضمن موفقیت در برگزاری مراسم استفاده از مازتاب آن در داخل و خارج کشور موجب ایجاد حادثه‌ای در رابطه میان ایران و آلمان و اسباب مسئولیت و درد سر مسئولان انجمن گونه نشویم.

ثالثاً: در دعوت از اشخاص برای سخن گفتن و شعر خواندن قواعد دموکراتیک و آزادی عقیده را در بین اهل قلم در چار چوب آرمانهای کانون رعایت کنیم و سیاست دوغ و دو شاپ در پیش نگیریم. نگوئیم این باشد، آن نباشد و مانند اینها. رابعاً: این مهمترین رویداد اجتماعی برای حضور در صحنه و نشوق مطلق فضای باز بود. نری بایست کاری کنیم که این فرصت از دست برود و چنین منطقی هنوز به کار نیفتاده به علت نابخردی ما از کاریمان. ضمن آنکه می دانستیم جوسیاسی "اپوزیسیون" ما در این ساله هماهنگ نیست و بسیاری ما را به سازشکاری و فریب و امثال اینها متهم خواهند کرد. نامه های سرگنده، قبلی و حرکات پیشین کانون در بین اپوزیسیون همین گونه آنها ما را برانگیختنم. از داخل و خارج کشور ما بر ضرب جمله حا و آنها ما بودیم. شمس آل احمد، متوجه هزار خانی، هوشنگ گلشیری و خود من در همان شبها به وجود این جو، تمام و بدینی بودگان و اشاره ها کرده ام که در سخنرا نیما مشهود است. حتی در جریان شبها این فشار ادامه داشت. در شب هشتم جوانی که من نمی شناختم پیش من آمد و بیاد داشتی به من داد و رفت داداشت او بیانگور هم سن حدی بدینی بود. نوشته بود:

"شما و دیگر مسئولین این برنامه یا خود آگاه (خدا ی ناکرده) و ما ناخود آگاه نه تنها کمکی به مردم



و خصوصاً جمعاعتی که در اینجا حاضرند نمی‌کنند بلکه با این کار خودتان بر روی تمام ظلمها و حق‌شکها سرپوش می‌گذارید. این را بسند از سخنرانیهای پیگیری و به خاطر ادامه دادن این برنامه از طرف شما می‌نویسم. اگر جز این است فرمایش ثابت کنید."

فرمایش، صدای شب نیمه، که نوبت صحبت به من رسید من تمامی یادداشت اورا قبل از صحبتم برای جماعت خواندم.

باری، این نشانه‌ها از جانب جوانانی که خیال می‌کردند ما با حکومت ساخته‌ایم، در حالیکه خود حکومت و حکومتیان در روزنامه‌ها و نشریات رسمی بشعوب دیگری مارا تحت فشار و اتهام گذاشته بودند، همراه بود با فشار جو سیاسی برای منحرف کردن ما از مسیر تعهدات و مسئولیت‌های خودمان در جریان برگزاری شبها و استفاده از آن فضا در جهت هدفهای سیاسی خارج از کانون.

در همان اوایل کار، بچه‌های کانون که از سوی ما در امور مواظب نظم داخل باغ بودند، سرانجام پیش من آمدند و پاکتی را به من دادند و گفتند این پاکت‌ها را از بریرف پاک کن انوشیروانی که کنار خیابان در جلوی باغ انجمن بسیار کمرده‌اند گذاشته‌اند. پاکت حاوی تراکتی بود از یک حزب سیاسی. این نوعی پرووکاسیون بود. من سیردم که مواظب باشم کسی اینگونه پاکت‌ها را در داخل باغ انجمن پخش نکند. فشار گروه‌ها و کرایه‌های سیاسی، بشکلی دیگر در نحوه برخورد سخنرانان و میزان پای بندی آنان به سیاست‌های کانون هم جلوه گر شد. برخی از این آقایان کوشیدند با خارج شدن از حد مصلحت اندیشی کانون عرصه را بر برهبری کانون تنگ کنند. از جمله در شبهای سوم و پنجم. در شب پنجم با صحبت و شعر خوانی شادروان سعید سلطانپور این موضوع به اوج خود رسید و نزدیک بود کار را به آشفتگی کامل و درگیری بکشاند. سلطانپور ابتدا شمه‌ای از زندانی شدن و دست‌انداختن اش گفت و آنگاه به شعر خوانی پرداخت. شعرهایی که آشکارا اشاره به فعالیت‌های جریان سیاسی معنی داشت که در برابر رژیم به مقاومت و مبارزه مصلحانه برخاسته بود. و این البته نوعی اسفاده سیاسی از فضای آن شب به نفع یک جریان سیاسی معین بود. آقای دکتر بیکر مسئول انجمن گوته که از برگزاری شب سوم و سخنان سخنگوی اصلی آن شب، یعنی آقای شمس آل احمد، شدت ناراضی بود در شب پنجم دیگر از کوره در رفت. مارا خواست، یعنی من و آقای به آذین را، و شدت اعتراض کرد و مسئولیت ما را ادا آورد و تهدید کرد که جلسه را بهم خواهد زد. چون ارخط خارج شدن مرحوم سلطانپور همچنان ادامه داشت و او تریبون را گرفته بود، و قصد پاشن آمدن هم نداشت و جمعیت را به شدت تحریک کرده بود، کار اعتراض آقای دکتر بیکر بالا گرفت. او نخست مارا و دادار کرد که خبر ختم سخنرانی‌ها را از تریبون به جمعیت اعلام کنیم. ما این کار را سنداً انجام دادیم و خود این مطلب فضای باغ را متشنج تر کرد. من که خیال می‌کردم سلطه نور تحریک شده به آذین و دوستان اوست. در حالیکه بعدها دریافتم تحریک شده خودش و گروه خودش بود. شدت به آقایان به آذین و کمرائش اعتراض کردم و به آنها گفتم شما به هر ترتیبی هست این غائله را ختم کنید. آنها سلطه‌تپور را ادا کردند که پس از بگامت تریبون شدید مردم بالاخره از تریبون پاشن آید. در آن فاصله من به اود رسالتی که پشت محل تریبون بود رسیدم و وی را به شدت و حتی توهین آمیز سرزنش کردم و گفتم چرا به اقدامی خودسرانه و نامشروع دست زده است. او که ناراحت شده بود در جلوی عده زیادی از مردم که در آن سالن بودند و از جمله در حضور مرحوم ساعدی که شاهد صحنه بود از من بدر خواهی کرد و گفت فلانی مرا ببخش، نازه اوزندان آزاد شده بودم، کنترل اعضاء از دستم در رفت.

دکتر بیکر که شدت عصبانی بود خود را آماده می‌کرد که خسرتعطیل شبهای شعر را از اادیو و تلویزیون به مردم اطلاع بدهد. او پس از اتمام حجت دیگر حاضر به گفت و گو با من نشد و به دستور انجمن رفت که شام بخورد. ما مانده بودیم که چه کار کنیم وجه گونه از شکست برنامه جلوگیری کنیم. نخست تصمیم گرفتیم جلسه‌ای اضطراری از هیات مدیران وقت کانون در همانجا تشکیل دهیم. از طریق موسوی گرمارودی که سرگرم شعر خواندن بود پیامی را از بلنتدگو قرائت کردیم و بقیه اعضای هیات مدیران را که در بین جمعیت بودند به جلسه‌ای قوری در سالن پشت تریبون فرا خواندیم. در آن جلسه، ما این امید که بیکر را به ادامه شبها قانع کنیم تصمیم گرفتیم بمانیم ای بنویسیم و در آن فضا اظهار نارضاحتی که پیش آمده است قول بدهیم که در دنباله شبها از مواضع دیگران شک خودمان خارج نشویم. این بمانی نوشته شده شب بعد که خودم گرداننده تریبون بودم در آغاز جلسه قرائت کردید.

برای قانع کردن بیکر که از ما قهر کرده، به هیچوجه حاضر نمی‌شد حرف مارا شنود فکری به خاطر من رسید. رفتم سراغ بیکر که پس از دادن آن اتمام حجت با اعضاء بیت تمام در رستوران انجمن نشسته بود و می‌خواست شام بخورد. سپس گفتم آقای دکتر بیکر، ما حرفی نداریم که شما شها را قطع کنید. ولی این طور که شما می‌خواهید عمل کنید



باقیت کار! مشب و ابن جمعدیت برانگیخته‌ای که در اینجانشسته‌اند معلوم نیست چه خواهد شد - جمعیت متشنج است و اگر ما برنامه، امشب را با این لاکر که شما اعلام قطع برنامه، شبها کرده‌اید تمام کنیم معلوم نیست چه پستی خواهد آمد و این جوانان متشنج و برآشفته چه اقدامی ممکن است بکنند - آیا شما مسئولیت این کار را قبول می‌کنید؟ این حرف، دکتر پیکر را به فکر واداشت و آشکارا انگراش کرد - گفت پس می‌گوئی چه کار کنیم؟ گفتیم من به شما قول می‌دهم که نظایر این حادثه دیگر در شبهای بعد تکرار نشود و مادر چار چوب اعتراض دموکراتیک و آرام خودمان نسبت به سانسور بیانی معانم و مساله را سیاسی نکنیم - شما هم به نظریه که پشت تریبون برویم و خبر داده، شبها اعلام کنیم، مرد عاقلی بود - پذیرفت و همین کار را هم کردیم و جمعیت هورا کشان آرامتر شدند و آن شب به سلامت گذشت - این را هم بگویم که پس از بیستم ۵۷ انتشارات امیرکبیر پیشنهاد کرد که ماجرای "ده شب" را به صورت کتابی بر آورد - ما پذیرفتیم و از طرف کانون آقای ناصر مؤذن که آن زمان خود در امیرکبیر کار می‌کرد مامور شد تا ضمن سیاسی سا گویندگان و نشر آریبانه کردن نوارها مطالب آن کتاب را برای ناشر فراهم سازد - بعدها که کتاب "ده شب" در آمد دریافتیم که آقای مؤذن - که جزو دسته انشعابی از کانون بود - ماموریت خود را درست انجام نداده و برخی از مطالب مهم نوارها، از جمله حادثه، شب پنجم و بیانیه، اضطرابی و توق النابه، هیات دبیران فریاده، همان شب را از متن حذف کرده با ناپدید گرفته است -

دنباله، ماجرا تا آنجا که به وقایع عمومی انقلاب ایران مربوط می‌شود دیگر همه می‌دانند و نیازی به بازگویی آن نیست - وقایع بعدی ثابت کرد که حق باکسالی که با ضرر بر خط یک اعتراض قانونی و دموکراتیک معتقد بودند که اتکا، آگاهانه به منطق فضای باز و کوشش برای هر چه عمیقتر کردن شجاعانه، آن در راستای حرکت عمومی جامعه به شکستن دیوار ترس و اختناق و گسترش حرکت خواهد انجامید بیاباکسانی که می‌کوشیدند با شتابزدگی هر چه بیشتر مدتی عمل آزاد اجتماعی را در نطفه خفه کنند؟ مطلب بعدی روشن است که بسیاری از مردم، اعم از طرفداران نظام گذشته و یا مردمی که از نتایج رویدادهای انقلاب و از عواقب آن در زندگی مثنی، اجتماعی و اقتصادی و سیاسی کشور، سرخورده و مایوس شدند، ما، یعنی نویسندگان، شاعران و بطور کلی روشنفکران را که حرکتی اعتراضی در چار چوب قانون اساسی کشور و اعلامه، جهانی حقوق بشر و ادنیال کردیم مسئول آنچه پیش آمده است می‌دانند، و هنوز از سزونی و ناسزاگویی به ما دست برنداشته‌اند -

بد نیست به یکی از آخرین نمونه‌های این ناسزاگوییها اشاره‌ای بکنم - مطلبی است تحت عنوان "روشنفکران ورشکسته" در صفحه، "نامه‌ها و نظرها" شماره، مسلسل ۲۳۵ و روزنامه، قیام ایران به تاریخ ۲۷ دسامبر ۱۹۸۸، می‌نویسد: "بای منقل و غرق در الکل و مالبخولمای ایده‌آلسم مترنم در کافه‌های ساحلین نشستن، جملات و کلمات قلمبه و سلمه، ارنکی به کار بردن، واغراقی آمیز کوچکوار اباریک، دکوناسته، خونه‌ها تاریک، سقباتکسته، مرده‌ها در گوجه‌ها در آورد و برد بدن و آن آخوندکینه توز را "والایبامداز" خواندن در رساندن کار به اینجا نقش اساسی داشت..."

می‌بینید که چه چیزهایی و از چه دوره‌هایی سرهم کرده و بدلخواه خودنتیجه گرفته است؟ نویسنده، نامه با مقاله در دنباله، مطلب به همین روال، بسه روشنفکران کشور تاخته و آنهارا حق السکوت بگیر، پادربکاب مقامات در سفرهای در دنیا، وبی هنر و مانفدابنها تا امید و سر انجام با ذکر اینکه خود از مرده، اهل قلم و خبرنگار و کنی لندن است، ناگذاشتن یک نام مستعار "مهرده نابکان" در پای مقاله‌اش خیال خود را از همه، آفات ارنی و سماوی آسوده کرده است - بعد از بیستم ۵۷ روی کار آمدن رژیم اسلامی در ایران و گذشته شدن دفتر کانون در خیابان مشتاق مرحله، دیگری از حیات کانون در دوره، دوم فعالیتش آغاز شد که اشاره به برخی از وقایع مهم آن به برد تحلیل ما می‌خورد - در این مرحله فشار ناشی از سوی جرنابهای سیاسی و فرصت طلبی شخصی، که به حرکت کانون به صورت ابزاری تاکتیکی در خدمت هدفهای سیاسی می‌نگردست، منجوبارزتری آشکار شد -

دسته‌ای که تغییر حکومت و روی کار آمدن حکومتی تازه، که می‌توانست میدانی در اختیارشان بگذارد، ناهامی هدف آنها را تشکیل می‌داد از همان آغاز کار و روشن شدن دورتهای مسیر حوادث، آرام آرام به بهانه‌های جور و ناجور از ماجدا شدند و به حکومت پیوستند - مادبگر آنان را در بین خود ندیدیم - از نظر آنان آزادی برقرار شده بوده و دیگر دلبلی برای بیگیری خواست آزادی وجود نداشت - بی سروصدا رفتند و هر کدام در جایی مشغول شدند - لازم نیست اسم بیاورم، شما خودتان آنها را می‌شناسید - دسته‌ای دیگر، ضمن کنار کشیدن از فعالیتهای کانون رندانه که خودتند تا سطح ما را هم بگرددت و به قاضی شرع نشان داده‌ند که چشسته‌ای، جمعی از خدا بیخبردار ندبلوا می‌کنند و چوب لای چرخ حکومت



استغالی می‌گذارند. تا نسوبه حساب کاملتری شده باشد. بهانه این گونه رنده‌بها هم ناگزیر موفع گریبهای کانون در دفاع از آزادی اندیشه و بیان و با امید بستن به اشتباهات سیاسی ماسی‌نوا نیست باشد.

هنگامی که موج حمله به روزنامه‌ها و نشریات مستقل و کتابخانه‌ها در ایران شروع شد، ماجراهای ندامت‌خیم جزاینکه اعتراض کنیم و بگوئیم آقایان این روشها درست نیست. جلوگیری از بیان آزادانه افکار و اندیشه‌ها و کوشش برای تحمیل بده فکر و عقیده بر همگان کار را به اختناق می‌کشاند و - ارنجام به جایی خواهد رسید که خودتان هم پشیمان شوید. چنانکه شده‌اند. بردارید موضع گریبهای اخیر بسیاری از مسئولان و رهبران فعلی کشور را در جرائد ایران بخوانید و ببینید آنها تازه دارند حرفهای و می‌زنند که ما همان استبدادی کار می‌زدیم و تازه دارند در باب مسائلی دلسوزی می‌کنند که مادر همان اوائل ورود آقای خمینی به ایران در مدرسه رفاه در حضور خود ایشان باشاجامت تمام بر آن تاکید کردیم. بگذریم. اعتراض ماهه آن حرکات، که بصورت نامه و تلگرافهایی به نخست وزیر و رهبران کشور و آیات عظام عنوان می‌شد فرصت مناسبی بود که یکی از آنگونه کنار کشیده‌های منظر فرصت نامه‌ای به کانون بنوسد و با اعتراضی به عمل مانع از استعفا از کانون کند. ما نیز بی درنگ با استعفا و موافقت کردیم و نامه‌ا و جواب خودمان در نشریه کانون منتشر شد. اما جمعی دیگر که رندتر و سازمانبافته‌تر و در کار سیاسی باتجربه‌تر بودند خواب دیگری برای مادیده بودند. آنها در کانون مانده بودند تا یک تاکتیک دورویه را دنبال کنند. از یک سو منمحت گری به کانون در روزنامه‌ها و نشریات شان که چرا اعتراض می‌کنید، چرا از بسته شدن روزنامه‌های "البرال" و وابسته به عناصر بورژوازی و مانندانها دفاع می‌کنید، و از سوی دیگر تحریک غیر مستقیم جوانترها برای وادار کردن مابه حرکات نعتجیده و دست زدن به فمارهای خطرناکه که می‌توانست فرصت مناسبی برای مکه نسوبه حساب همبکی با ما باشد. یکی از این فرصتها موضوع شبهای شعر کانون در دانشگاه تهران بود. این موضوع را در کانون پیشنهاد کرده بودند و بظاهر هم موضوعی بود مناسب با هدفهای کانون که مانه تنهانی نیست با آن مخالفت کنیم بلکه بدلیل شدید جوفش بر آزادی اندیشه و بیان و علفه بطور اخص، بسازیم. اما همه می‌دانند و شما هم بخوبی می‌دانید که جوادانل زمستان ۵۸ با جتو پانز ۵۶ یکی متفاوت بود. نیروهای دیگری در حکومت بودند و نیروهای دیگری در کوجه و وزارت میدان داری می‌کردند که زنجیر و چماق و چاقو و حتی "سه راهی" ساده‌ترین ابزار کارشان و استظهار به فتاوی حکام شرع کمترین حمایت نهادی و "قانونی" شان بود. تا کنون بی احتیاطی ممکن بود شبهای شعر به فاجعه‌ای بزرگ بینجامد. چه کار می‌بایستی کرد؟ آیا باید کسانی که آزادی اندیشه و بیان، برخلاف دوره سال پیش، برایشان کالاشی "بورژوا- لبرال" شده بوده دیگر مرثوبیتی نداشت. هم‌ا و از می‌شدیم و رسماً اعلام می‌کردیم که چون این آقایان نمی‌خواهند و حکومت مست هم خوشش نمی‌آید پس ما نمی‌خواهیم شعر بخوانیم و سخنرانی برگزار کنیم؟ یا اینکه بی‌خردانه به آب و آتش زنیم و مردم بی‌گناه را به مسلخ کسانی بفرستیم که مطابق اخباری که به ما رسید با سه راهی و زنجیر برای پذیرائی از آنها آماده می‌شدند؟ چگونه ممکن بود بر اصول خود ما بنسیم و ماجرا جوشی هم نکنیم؟ ما با تفکر و تعقل دور اندیشی و بردباری سرانجام این راه را پیدا کردیم: بر خورد مسوکر اتمام، افشاگرانه و مستنده اصول آرمانهای کانون ما فرصت طلبان در داخل کانون، و سر خورد مسئولان و متکی به توانمین حاکم سر جامعه تر خارج از کانون. بپوداها را با منطق و کلام و افشاکری و استدلال و با انکا، به رأی مجمع عمومی از کانون اخراج کردیم، و برگزاری شبهای شعر در دانشگاه تهران را موکول کردیم به تامین امنیت آن شبها از سوی حکومت موقت انقلاب و دادن اجازه، رسمی سرگزاری به ما در دانشگاه تهران. دولت موقت انقلاب جرات نکرد تاخواست یا نتوانست آن اجازه را به ما بدهد و آن امنیت را رسماً تامین کند و ما هم با اعلام همین مطلب به مردم به ماجرای شبهای شعر در دانشگاه تهران خاتمه دادیم. کانون در مجموع از این آزمایش بیروزی بیرون آمد. اما این بیروزی و سرلرازی بیشتر کسب بیروزی تاریخی در بر اسر و چندان عدالت خواه و آزادی طلب جامعه بودند یک بیروزی واقعی به عنوان یک نیروی اجتماعی موثر در جامعه. چرا؟ برای اینکه، به دنبال اخراج پنج تن از رهبران گرابش مخالف با آزادی بیان و عقیده و مبارزه با هرگونه سانسور از کانون حدودی تن از امنای کانون که دنباله رو و وابسته به آن رهبران بودند از مغوف کانون جدا شدند و کانون دیگری در حمایت از خلد سیاسی حاکم بر جامعه بر پا کردند. بیش از آنها نیز، چنانکه گفتم، جمعی دیگر به دلیل حساب و کتابهای شخصی و سیاسی و نزدیک شدن با حکومت نقش خود را به صورت عنصر و شتفکر معترف و منتقد در قبال مسائل سیاسی و اجتماعی و فرهنگی کنار گذاشته، در جریان سیاسی حاکم بر جامعه ادغام شده و از فعالیت در کانون دست کشیده بودند. اینها در مجموع کانون را ضعیف کرده و از اناته، ناآبروان بر وجدان اجتماعی مردم کاست. حکومت البته ازین ماجرا شادمان بود و در نمی‌یافت



که اس حرکت در مجموع به زبان جامعه است نه به نفع آن - به زبان جامعه است رمز تبادل آزادانه، آرا، عقاید، مصلحت می‌گذرد و جامعه را از بنیادهای اجتماعی و دموکراتیک خویش محروم و رزمنده را برای بازگشت خودسری و لگام - گسیختگی المراد و مرکز قدرت فراهم می‌سازد. سبب این که هر قدر کانون نویسندگان ایران برای کشتاکش باالنسبیه موفق شده بود و در پاسداری و حراست از بنیادهای دموکراتیک با فشاری بیشتر و مولفیت بیشتر داشت دیگر مجامع دموکراتیک بر عکس بسیار آسانتر تسلیم این گونه جرم‌های خنده دموکراتیک شدند و خیلی سریعتر از هم پاشیدند. هردسته و گروهی، اعم از و استنگان به قدرت حاکم، یا مخالفان سیاسی قدرت حاکم، در درون مجامع دموکراتیک و سازمان‌هایی که در جریان حرکت عمومی جامعه یا گرفته و متشکل شده بودند گوشتید تا سهم خود را از مجموعه، ابواب جمعی هر سازمان جدا کنند و با دادن عنوانی دیگر به آن پرچم خود را بالا بردند بنسب آن هر کدام از این سازمانها تکه تکه شدند و از درون هر سازمان چندین گروه و سازمان مشابه، با آرمانهای متضاد و عمل متضاد، پدید آمدند که هیچکدام از آنها کارآیی و اعتباری بیشین را نداشتند. جامعه ناگهان در معرض مدتی کوتاه از همه سازمانها و مجامع اجتماعی و دموکراتیک خویش خالی شد تا عرصه را برای تاخت و تاز مجامعی که به دیوار قدرت مستقر تکیه کرده بودند باز بگذارد. اگر چنین نمی‌شد و آن سازمانها و مجامع، صرف نظر از مواضع تفرقه اندازانه، ایده‌ئولوژیک، به مبانی اجتماعی عام و بنیانی خویش تکیه میکردند و بر اصول خود می‌ایستادند همه، رویدادهای اسف باری که بعدها پیش آمد چه بسا پیش نمی‌آمد. چرا که سازمان‌هایی برای تبادل نظر آزادانه همیشه وجود می‌داشت و می‌توانست نقش میانجی مستقل را در مراحل بحرانی و دشواری بازی کنند. و کار راه روبروئی و سرکوب نکشاند.

بیش از پیرداختن به دنباله، ماجرا ناگزیرم توضیحی بدهم که برای جلوگیری از بیضی مواضعها ضروری است. در مسائلی که به آنها اشاره کردم تنها من نبودم که با ایستادن بر سر مواضع دموکراتیک کانون می‌گوئیدم از انحراف کانون در عمل جلوگیری کنم. در سالهای قبل از انقلاب، در بین اعضای هیات دبیران موقت باشد سبب از منوچهر هزارخانی نام برسم که اتفاقاً در تمام موارد طرفدار مواضع اصولی کانون بود و از این خط حمایت جدی می‌کرد.

در سالهای ۵۷ تا ۶۰، چنانکه گفتم من در چهار دوره عضو هیات دبیران بودم. دوستانم آقایان محسن بلخانی، احمد شاملو، شاپور اوغلامحسین سعیدی، و اسماعیل خوشی که با من در این دوره ها عضو هیات دبیران بودند سر سخنان طرفدار استقلال کانون و ایستادن بر سر خط مواضع دموکراتیک بودند. حتی مرحوم سلطانپور که در آخرین دوره، ناتمام هیات دبیران [۱۰ و خرداد ۶۰] با ما در هیات دبیران شرکت داشت در اس زمینه به تفاهم بیشتری با ما می‌گوشتید.

بازی، اگر نگوییم که در جوامعی مانند جوامع ما، پیشرفت روند اجتماعی توسعه، بیش از احزاب و سازمانهای سیاسی، به سازمانهای اجتماعی و دموکراتیکی همچون کانون نویسندگان ایران تکیه مند است. و اگر کسانی باشند که در این حقیقت تردید کنند، اما درک چیز، دست کم، نمی‌توان تردید کرد و آن اس است که منطق حاکم بر حرکت سازمانهای اجتماعی دموکراتیک را منطق حاکم بر سازمانهای سیاسی دارای ایده‌ئولوژیهای معین تکیه متفاوت است و شبیه عمل و کار این دونوع سازمان را نمی‌توان با هم آمیخت. سازمانهای اجتماعی دموکراتیک بر اصولی متکی هستند که بگامی با اصول تشکیل سازمانهای سیاسی فرق دارد. سازمانهای اجتماعی دموکراتیک بر اصول عام اجتماعی و اعتبار اخلاقی و کار حرفه‌ای اعضای خویش متکی اند. هر قدر این اتکا، به اصول مستحکمتر و ایمان به اخلاق حرفه‌ای بیشتر و کار خلاق حرفه‌ای در خسانتر باشد اعتبار و مشروعیت سازمانهای اجتماعی، ده و گراتیک در وجدان عمومی جامعه و اقتدار عمومی داخلی و خارجی گسترده تر خواهد بود. به عنوان مثال، نمی‌توان سازمانی دموکراتیک بر پایه دفاع از حقوق و قانون، اعم از حقوق و قوانین داخلی و مابین المللی، برپا کرد ولی در عمل در برابر اقدامات خودسرانه و غیرقانونی، نه فقط از جانب حکومت بلکه حتی از جانب سازمانها و گرایشهای سیاسی در جامعه به بهانه، تحلیل‌های طبقاتی و تفهیم بندی حق و قانون، به، حقوق مشخص اجتماعی که گویا بعضی از آنها حق بیشتری است نسبت به بعضی دیگر دارند سکوت اختیار کرد و بر روی اقدامات خودسرانه که ناظر بر افراد بعضی گروهها و حرفات است و برخی دیگر را موقتاً از تعرض خویش مصون نگاه می‌دارد صحنه گذاشت. چنین سازمانی نه تنها اعتبار و مشروعیتی پیدا نخواهد کرد بلکه اسباب تمسخر و ریشخند کسانی خواهد شد که به اعتبار عام اصول و مبانی بنیادی حاکم بر مملکت جامعه، مبتنی بر تعاریف حقوقی حق و قانون عقیده دارند و زندگی اجتماعی را بر این اساس سازمان داده اند. نمی‌توان عضو کانون نویسندگانی شد که به آزادی عقیده و بیان بدون هیچ حصر و احتیاط، معتقد است، اما در عمل سینه فتن و معاصره خود سرانه، این به آن روزنامه و نگاه مطبوعاتی را، به بهانه، اینکه آنها وابسته به عوامل زبریرال بوده اند، باشد و تصدیق کرد. اس دیگر کانون نویسندگان نیست زائده، بی فایده‌ای است دنباله روح حکومت وقت ما برخی احزاب و گرایشهای



سیاسی.

باری همین‌گونه تضادهای دست اندرکار تضعیف کانون بود تا اینکه سرانجام در اوایل تابستان ۱۳۶۱ جو سیاسی حاکم بر جامعه کار خود را کرده. عوامل حکومتی یا وابسته به حکومت عرصه را بر ماتمک کردند و کار ما در ایران تعطیل شد. جمعی از نویسندگان، شاعران و محققان و بطور کلی اعضای آن کانون نویسندگان، که بدلیل فعالیت‌های سیاسی یا دموکراتیکه خویش در ایران احساس امنیت نمی‌کردند ناچار راه پناهنده‌گی در خارج را در پیش گرفتند و 'کانون نویسندگان ایران در تبعید' را در اینجانبینیا گذاشتند. این تجربه تازه‌ای در حیات کانون نویسندگان ایران بود که امید می‌رفت با برابری و شریک‌نشی بدستری همراه باشد چرا که شرایط فعالیت در اینجا بکلی با شرایط ایران فرقی میکرد.

اینجا نویسنده، شاعر، هنرمند، روزنامه‌نگار، پژوهشگر و مانند اینها هر کدام تعاریف و محتوای حقوقی و اجتماعی و حرفه‌ای خاصی دارد. هر کدام از این گروه‌ها در درجه نخست به کار خلاق حرفه‌ای و اخلاق حرفه‌ای خویش شناخته می‌شوند نه با معیارهای دیگر. اگر در ایران، به دلیل شرایط سیاسی حاکم بر جامعه میثقیان‌تیسیم یا مبارزه‌جویی می‌باید مهمی در امر انتخاب بود این معیار حتی در مواردی بر معیارهای حرفه‌ای می‌چربید، اینجا بگر چنین نیست. نویسنده، شاعر، مقاله‌نویس، پژوهشگر و هنرمند در درجه نخست به کار علمی شناخته می‌شوند و میزان خلاقیتی که عرضه می‌کنند اعتبار برای اوقاتشانند. اگر در ایران، به دلیل شرایط اختناق سیاسی، مسائل از قبیل حق و قانون و حقوق شناخته شده بین‌المللی، حتی در وجدان معترضان، در عمل تحت الشعاع گرایش‌های ضد مخالفت با حکومت مستقر، یعنی بطور کلی مخالفت با نوعی ستم حاکم، قرار می‌گیرد چندان عجیب نیست، جامعه‌ای است استبداد زده و مردم چنان‌آز دست استبداد که در چهره، برخی افراد و گروه‌ها متبدل در می‌شود به جان آمده‌اند، که بیشتر با این و آن طرف‌اند تصاصب‌ستنها و نظام‌ها و تعاریف حقوقی و قانونی. اما در اینجا چنین نیست. اینجا اعلامیه، حقوق بشری و میثقیان‌تیسیم اجتماعی است. نظام حقوقی و قانونی با تعاریف دقیق و مشخص خود قالب ساز مانده‌اند. زندگی اجتماعی است. به همین دلیل جامعه و افکار عمومی مردم نسبت به این گونه مسائل بی‌تفاوت حساس است و ما این مترومبارها، رفتارها را اندازه گیری می‌کنند. اینجا جامعه، حق و حاشیه، تعاریف و ساختارها و صورت‌هاست. و هر کدام از اینها در جای خود نقش و مقام تعیین کننده دارد و هیچ‌کدام را نمی‌توان با دیگری آمیخت. اگر در ایران، به دلیل تفرقه، ایدئولوژیکی و سیاسی، عناصر وحدت دهنده و یکپارچه ساز تحت الشعاع عناصر تفرقه انداز قرار می‌گرفت، در اینجا امید این بود که وجه مشترک همه ایرانیان به عنوان ایرانی، عامل وحدت ملی در بین آنان، تبدیل به عنصری و حجت بخش شود و سبب گردد که سازمان‌های سیاسی با همکاری بیشتر عامل وصل شوند تا عامل فصل و جدایی. از همه مهمتر اینکه، افراد کانون نویسندگان ایران، در خارج کشور با همه مشکلات مادی متوسط به زندگی و معیشت خود درگیر بودند و آن امکانات و استعدادی را که از این جهت در ایران داشتند و سبب می‌شد تا بتوانند بخش مهمی از وقت و فراغت خود را در اولیانه در راه پیشبرد عقاید اجتماعی و سیاسی خود صرف کنند در اینجا تداختند. در اینجا هر کسی گرفتار مسائل روزانه خویش است. بنا بر این نیازی به همکاری و معاضدت دیگران و کمک گاه کردن کوشش‌ها و اقدامات آنها نیست. بیشتر از ایران بود. آخر چندان محدود که هر کدام ناگزیرند در تلاش معاش از تمام تا تمام بدون چه گونه می‌توانند دست‌نشان فقط به اتکا، خودمچله راه بیندازند، نسبت فرهنگی بر یک‌دیگر و مسائل مربوط به کار خود را بدقت پیگیری و نتایج آن را به مردم عرضه کنند. این کارها نیازمند همکاری و تعاون است و تحقق این گونه همکاری‌ها و تعاون‌ها نیازمند کار موثر در بالا بردن روحیه، همبستگی و تجمع است. و شرط بالا بردن روحیه، همبستگی و تجمع تاکید بر مواضع وحدت و اشتراک و یافشاری بر اصول مشترک است نه تاکید بر خط کشی و تفرقه افکنی.

دیگر اینکه وجود معده‌ای در خارج از کشور اگر به گسسته شدن ارتباطشان با داخل کشور بینجامد نه تنها کمکی به پیشبرد مقاصدشان نمی‌کند بلکه مانند ماهیانی دور مانده از آب خویش، آنها را بتدریج از تحرك و حیاتی که بهر حال و به مرور گوناگون در آن دریا جریان دارد دور می‌کند. کانون می‌بایست با تمرکز فعالیت خویش بر همان اساس نخست، یعنی آزادی اندیشه و بیان و مخالفت با سانسور و رکوش در راه اعتلای فرهنگ جامعه، و پرهیز از درگیری‌های ایدئولوژیکی بر زمینه‌های ارتباط با داخل ایران تا کمه کند نه بوز میهن‌ها، انقطاع و جدا مانده‌گی از آن، تازه را برای تبادل نظر مستمر و ارتقاساط مابین ایرانیان خارج، و هموطنان داخل کشور آماده سازد. سرانجام اینکه، کانون نویسندگان ایران، بدلیل ماهیت آرمان‌های خویش تنها حرکتی معترض در برابر حکومت نبود. حرکتی معترض و روشنگرانه در قبال هرگونه تفکر توتالیتر و آزادی سوز بود، یعنی موظف بودتش منتقد خود در قبال گرایش‌ها و چرباس‌های مخالف با نظام حکومت مستقر را هم فراموش نکند. البته منظور من این نیست که کانون به عنوان کانون بر علیه این بیان فکری و سیاسی



اعلامیه بدهد و می‌تینگ راه بیندازد. نه، این کار می‌نوانست به صورت مجامع فرهنگی و کمک به بحث‌های آزاد و تبادل نظر دموکراتیک در ساره. انواع با مطلق آلت‌رناتوهای که عرضه می‌شود انجام گردد، یا بصورت کار تبیی و محققانه در ساره، بسیاری از مسائل نهادی کشور و کمک به انجام گرفتن و عرضه کردن این گونه کارها با سه، صدر و منشی دموکرا- نیک.

باری، انتظار آن بود که کانون نویسندگان با استفاده از عوامل و شرایط مساعدی که بر سر مردم به عنوان کانون روشنفکران مشول و آگاه ایران و با استقلال بیشتری نسبت به جریانهای سیاسی عمل کند، اما متاسفانه چنین نشد و کانون چنانکه سابقه کار و فعالیتش در خارج از کشور نشان میدهد ترجیح داد بیشتر درگیر مسائل سیاسی و حتی دنباله‌روی جریانهای سیاسی باشد، و جای یافتن بر اصول دموکراتیک خویش، در وقایعی ناپخته با سازمانهای سیاسی وارد نوعی مزایده انقلابی شود که اعلامیه‌ها و بیانیه‌های کانون شاهد ادق آن است. دعوت ۱۶ دسامبر ۱۹۸۸ در برابر مقر یونسکو نمونه‌ای از این اقدامات بود. چرا باید کانون نویسندگان ایران طرف معامله و مذاکره، فراهوانی یا پلیسی فرانسوی برای گرفتن اجازه، نجمع بشود که جمعی از اعضا، کنندگان آن فراخوان اصولاً عضو کانون یا عضو فعال آن نیستند و خوبیه دعوت خویش عمل نمی‌کنند؟ آخر می‌تینگ و تجمع و تظاهر در معابر عمومی شرایط و امکاناتی سازمانی می- خواهد آیا کانون قادر به فراهم کردن این شرایط و امکانات بود؟ و اگر نبود چرا به چنین کاری رضایت داد؟ نمونه دیگرش بیانیه ۱۲ دسامبر ۸۸ لندن است که با اصحای هیات دبیران کانون نویسندگان ایران در تبعید منتشر شده است. سانبه با جمله: "جمهوری دموکراتیک آلمان غربی یا نظام جمهوری اسلامی پیوندهای فرهنگی برقرار کرده است" آغاز می‌شود و دنبال آن بازبانی که بی شمهت به زبان رادیکالترین مخالفان سیاسی نظام جمهوری اسلامی نیست، با زیرموال برهن کل نظام جمهوری اسلامی به بر سر مردن ادعاهای می‌پردازد که عنوان کردن آنها در چارچوب هدفیای کانون و برای مخاطبانی که آن بیانیه به آنها خطاب می‌کند به این صورت میر نیست. در بیانیه اعدام چند تن از اهل قلم در ایران به گونه‌ای عنوان شده است که گوئی نظام کنونی ایران دست اندرکار قتل عام اهل قلم در ایران بصرف نویسنده بودن آنهاست. ماجرای بسته شدن دفتر کانون در خیابان مشاق به گردن سپاه پاسداران انداخته شده است در حالیکه سپاه در این میانه دخالتی نداشت و کمیته محل و حزب الهی هدر تعرض به ما اقدام کرده بودند. این بیانیه بر است از اشتباه و سهل انگاری، خارج شدن از چارچوب آرمانهای کانون و دنباله روی کورکورانه از سازمانهای سیاسی در نوعی "مزایده، انقلابی" جمهوری دموکراتیک آلمان غربی جمهوری دموکراتیک نیست، جمهوری فدرال آلمان غربی است. این اشتباه حتی اگر اشتباه کبی باشد و حششناک است و وحششناکتر آن انتشار بیانیه با همین اشتباه کبی است. برقراری رابطه فرهنگی با دولت دموکراتیک با جمهوری اسلامی ایران معلوم نیست. به زبان برقراری آزادیها در ایران باشد، حتی اگر چنین باشد اعتراض شده، معدودی از اهل قلم ایرانی معقیم خارج در برابر سکوت آنسهه نویسنده و اهل قلمی که ناگزیر از سکوت اند یا در ایران با دستگاه حکومت همکاری می‌کنند، یا در نظر گرفتن مواردین حقوق بشر، برای شونده، آلعانی مهم نیست و نمی‌تواند معنیر شده شود. اگر به اعدام انسانان سیاسی در ایران اشاره‌ای می‌شود که در بین آنها تنی چند از اعضای کانون یا اهل قلم هم بوده‌اند، باید با اطلاع کامل و با تاکید بر علت اصلی اعدام آنها، که سیاسی بوده است، باشد. و نه بصورتی که شبهه اعدام و قتل عام اهل قلم در ایران و اندر ادهان ایجاد کند. بطور کلی، اعلامیه اگر با درایت بیشتری در چارچوب هدفیای کانون تهیه می‌شد می- توانست اعتراضی سنجیده و راهگشا باشد که مورد توجه مخاطبانش قرار گیرد در حالیکه در حالت کنونی اش چنین نیست. خلاصه کنم، کانون نویسندگان ایران بر تبعید، اگر کانونی است که همان مواضع کانون نویسندگان ایران را دنبال می‌کند بنظر من باید موار در برابر او اما صراحت، شجاعت و اعتقاد کامل در نظر بگیرد:

۱. کانون نویسندگان، با در حقیقت کانون روشنفکران ایران، باید سیاست درهای باز را در پیش گیرد و بکوشد تا تعداد هر چه بیشتر از منتقدان، نویسندگان، هنرمندان و پژوهشگران، بطور کلی و روشنفکران ایران را که با اصول فکری کانون در دفاع از آزادی انسهه و بیان موافقت دور خود جمع کند، خط کشیهای عقیدتی و ایده‌شولوزیکتی نه تنها به نفع چنین حرکتی نیست بلکه عامل بازدارنده، آن است. ما نباید بفرا این بگذاریم که افراد برشم سوابق گذشته‌ها و اشتباهات گذشته، خویش ممکن است تحول پیدا کنند و راه را بر این تحول نماید بست حتی اگر پیوندهای تازه‌ای در بین ما پیدا شود. گبرم تحارب گذشته بر سبهای هم به ماده است که باید از آنها در چارچوب اداره داخلی کانون و قرار گرفتن اشخاص با حریتهاد در سراج قدرت و تصمیم گیری کانون بصورتی دموکراتیک و با اسکا، به آرا، عمومی اعضای کانون استفاده کرد، نه بصورت حق و توبیرای جلو گیری از پیوستن افراد.



۲- استقلال کانون نسبت به جریانه‌ها و گرایش‌های سیاسی باید به هر قیمت که شده حفظ شود. کانون فقط نباید به مسائلی محدود و دربار، آنها موضع بگیرد که سرانجامش اجازه می‌دهد، ونحوه برخورد و زمان و بیانی که در این بر- خورد‌ها به کار خواهد رفت باید متناسب با یک جریان فکری - فرهنگی کوریتیک باشند یک جریان سیاسی- ایده‌پولوریک. باید، اینگونه موضع گیری‌ها هم باید بر اطلاعات دقیق و مستند نهاد نه بر شایعات و کلی‌گویی‌ها.

۳- کانون باید کوشش اساسی خود را روی مسأله آزادی اندیشه و بیان و مبارزه با سانسور بگذارد و در این مورد به کار پیگیری و مستمر بپردازد. درخواست آزادی اندیشه و بیان و مبارزه با سانسور هم به مبارزه با نظام و حکومت قه‌لی ایران خلاصه نمی‌شود همانطور که مبارزه کانون در این راه نه تنها به مبارزه مارزیست گذشته تمام نشد بلکه با روی کار آمدن رژیم جدید تازه اول جدال و مبارزه بشکلی حادث‌تر بود. اگر شما همین کوشش برای استقرار هر چه بیشتر آزادی بیان و اندیشه را در پس خود، در بین ایرانیان خارج از کشور، و سرانجام بصورت اعمال فشار برای تمحیی آزادی اندیشه و بیان در ایران هر چه پیگیری‌تر، آگاهانه‌تر و مستند به واقعات دنبال کنید، به نتایجی خواهد رسید که از هر کوشش "انقلابی" اگر انقلابی‌تر نباشد، باری بی‌اهمیت‌تر نیست.

۴- ایرانیان مقیم خارج بطور اعم و اعضای کانون با لایخص دچار انواع دشواریهای مادی و فرصت و قرانت و سرمایه، مادی لازم برای پرداختن به بسیاری از کارها را که نیازمند وسیع امکانات مادی است ندارند. بر چنین شرایطی کانون سوزیه می‌تواند بیش از همه به نشتیهای فرهنگی توجه کند که طی آنها خنثی‌رانی موضوع با موضوعی رابه بحث و تبادل نظر بگذارد. همین کارهایی که گروهی از ایرانیان در آلمان کرده‌اند، با گروهی دیگر در همین پاریس انجام می‌دهند، از جمله اقدامات مفیدی است که کانون می‌بایست انجام دهد. این گونه جلسات هم به هیچوجه نباید به مشاجره- سیاسی وزنده با داور مرده یادگفتن تبدیل شود. باید به کار بحث و تبادل نظر علمی و فرهنگی پرداخت حتی اگر بسیاری از موضوعها جنبه سیاسی داشته باشند. مثلاً چه ایرادی دارد که کانون از امثال افرادی که با نام مستعار مجرد ادب‌باکان به روشنفکران ایران ناسازی گویند دعوت کند تا بیاند و ادعای خود را مطرح کنند و در برابر همه عنوان کنند و جواب منطقی خود را هم بگویند. با می‌توان در باره، چگونگی کار نشر و آزادی بیان و عقیده در اسرآن کنوسی جلساتی ترتیب داد و هیچ ایرادی ندارد و حتی مفید خواهد بود که در چنین جلساتی وابسته، فرهنگی سفارت ایران در پاریس با حتی خود سفیر هم شرکت کنند و خواهد از مواضع حکومت دفاع کند. شما هم با منطبق و مدارک و اسنادی که دارید بنظر خود بیان خواهید کرد. به این ترتیب کار شما به بهتر کردن فضای نشر و اندیشه و سالم‌تر شدن آن در اسرآن کمک خواهد کرد. بشرط آنکه چنانکه گفتیم فضای مورد نظر رفتاری بحث و گفت و گویا شده فضای زنده باد و مرده باد که شأن نزول آن در جای دیگری است.

۵- سرانجام اینکه، آزادی و حقوق بشر، که آرمان اصلی کانون است، انواع و اقسام نمی‌شناسد. آزادی بعنوان دستاوردی تاریخی گرچه در هر مرحله از تاریخ حدومرزی دارد اما بعنوان گوهر مستمر کوششهای آدمی در طول تاریخ، ارزشی مطلق است. اعلامیه جهانی حقوق بشر تنها سند مانی و عامی است که بشریت امروز در این زسنه در اختیار دارد. این سند به هیچروی خسته بردار نیست. آنان که بنام تحلیل طبقاتی، یا حق ملت‌ها، یا حق اقوام، یا حق مذاهب و ادیان، در نقطه، این سند می‌کوشند هر چه می‌خواهند ما شده با بی‌گمان روشنفکر منبدهبه آرمان کانون نیستند.

منظور از همه، این حرفها این است که پیشرفت کاریک جریان دموکراتیک مدافع آزادیهای عام جامعه بشری از هر چیز به باور شدید دست اندرکاران و چهره‌های شاخص آن جریان به کار خود و به پای بندی آنان به اصول و شجاعت اخلاقی آنان وابسته است. نایمان و پای بندی به اصول و شجاعت اخلاقی در عمل در کار شما شدی پیشرفتی حاصل نخواهد شد.

من می‌دانم که سخنان من حساسیتهای بسیاری را بر خواهد انگیزد، و شاید از فردای این جلسه، حکومت از یکسو و گرایشها و جریانههای سیاسی از سوی دیگر به خط و نشان کشیدن برخیزند و بگویند تا این تکسوا از خارج از خطر را که در این هنگامه، به داد و اختنان از یک جهت و تفرقه و پراکندگی و نفاق از جهت دیگر می‌خواهد بشود درخواست آزادی سسراری همگان و تحقق نوعی وقای اجتماعی از رهگذر کار روشنفکران ایران باشد امب کنند. اما مهم نیست: در ره منزل لیلی که خطرهاست در آن شرط اول قدم آن است که مجنون باشی. من آنچه در اینجا و در این شرایط گفتم و بصورتی که گفتم عقیده، من و وظیفه، من بود.

خانم، آقایان، هموطنان عزیز زمان، زمانه، مراحت، مسئولیت و صداقت است. من کوشیدم در برابر شما به این ضرورت‌های زمانه در حد توان خودم پاسخ بگویم. از شکیبایی شما متشکرم.

پاسخ به دو پرسش:

تربایان جلسه، مورخ ۲۰ ژانویه ۱۹۸۱، دو پرسش از من شد که من به آنها پاسخ گفتم. روز پرباسخ این پرسشها را می‌آورم و مایلیم توضیحاتی در باب یکی از این پرسشها نیز اضافه کنم که در آنجا نگفتم چون پرسش کننده یعنی آقای مومنی جلسه را ترک کرد و رفت.

پرسش اول: جریان رفتن اعضای کانون نویسندگان ایران به حضور آقای خمینی چه بود؟

پاسخ من: تا آنجاکه من به یاد دارم این موضوع بر همان روزهای اول ورود آقای خمینی به ایران توسط آقای نعمت میرزا زاده مطرح شد. ایشان گفتند به علت سابقه آشنایی و ارتباطشان [البته در آنموقع] نسبت به آقای خمینی می‌توانند ملاقاتی را برای عده‌ای از اعضای کانون نویسندگان ایران با آقای خمینی که در مدرسه رفاه امامت داشتند بدهند. ما با فکر این موضوع موافقت کردیم و گفتیم بهتر است در صورت این ملاقات ضمن اعلام مواضع و نظرات کانون در حضور ایشان از ایشان بخواهیم که در مبارزه با سانسور و آزادی‌یاری کنند. قرار شد منی در همین زمینه تهیه شود چون آنموقع هنوز کانون محلی برای خودش نداشت مادام‌مفول خود آقای میرزا زاده جمع بودیم و در باب این موضوع صحبت می‌کردیم. چندتن از بچه‌های کانون ما مورثیه، این متن شدند. ولی چون کار این دوستان به درازا کشید و به نخبه‌ای که توافق همگان را جلب کنند نمی‌دیدند، دو روز بعد من در همان منزل آقای میرزا زاده به گوشه‌ای رفتم و خودم نشستم به تهیه کردن آن مطلب. پس از تهیه مطلب همگان پسندیدند و قرار شد همان مطلب را در آنجا بخوانیم. این راهم افغانه کنم که جمعی از اعضای کانون [دو سه نفر که جزو جناح بعدا اخراج شده کانون بودند] اصرار داشتند که در تهیه این متن زبان و بیان اسلامی بکار نبریم و به زبان خودمان صحبت کنیم. حتی این موضوع را پیش کشیدند که در ابتدای مطلب نیز "بسم‌الله" گفته نشود. همه جمع موافقت کردند. هنگامی که نوشت به تسبیح سخنگوی جمع رسد و قرار شد معلوم شود چه کسی باید آن متن را بخواند. چند نفر از جمله همان افراد عضو آن جناح سیاسی خاص امر را کردند که فلانی [یعنی من] برای این کار مناسب است. من نیز پذیرفتم با این شرط جمعی که متن را بهمان صورتی که گفته بودند بخوانم.

دو روز بعد در مدرسه رفاه حاضر شدیم. ابتدا آقای سید احمد خمینی وارد اتاق شدند و با همه ما خوش و پیش کردند. آنگاه خود آقای خمینی وارد شدند در محلی که برایشان آماده شده بودند نشستند. در کنار ایشان آقای میرزا زاده، بند من، به‌دقیقه اعضای بیست نفری کانون دور تا دور اتاق نشستم. آقای میرزا زاده در چند کلمه خطاب به آقای خمینی گفتند طبق فراری که خدمت شما داشتیم آقایان نویسندگان آمده‌اند حضور شما و مطالبی دارند که آقای پرهام خدمت شما بیان خواهند کرد. آنگاه به من اشاره کردند و بسط بلند گفتند: آقای پرهام بفرمائید، بسم‌الله الرحمن الرحیم. ما به ما چرا راهم می‌دائید. هم حرف‌های من و هم حرف‌های آقای خمینی از را بیرو بخش شد و در روزنامه‌ها آمد و به صورت سندی تاریخی در اختیار همگان هست. خلاصه حرف من که پیام کانون بود این بود که ما همواره در راه دفاع از آزادی اندیشه و بیان و مبارزه با سانسور کوشیده‌ایم و خیال داریم از این پس نیز بر سر تمسک خودمان می‌ایستیم و با هرگونه سانسور مبارزه کنیم. امیدواریم حضرتعالی [یعنی آقای خمینی] نیز با ما در این زمینه همراهی کنید.

پرسش دوم: آقای باقر مومنی ضمن اشاره به مطالبی که من در جریان شب‌های شعر در باره، نلش مرحوم سلطان‌نیور و کوشش ایشان برای خروج از داوره مسئولیت‌های کانون گفتم به من اعتراض کردند و همه حرف‌های مرا تحریف و اکتعبات خواندند. در پاسخ من که نمونه‌ای از این تحریف و اکتعبات را نشان بدهید، ایشان گفتند شما به "صحبت" های مرحوم سلطان‌نیور در آن شب اشاره می‌کنید در حالیکه سلطان‌نیور سخنرانی نکرده و شعر خوانده. شعر خوانی ایشان هم در حدی بود که همه شعری دیگر داشتند.

پاسخ من: گفتم اگر من برابر با طور کلی به "صحبت" های مرحوم سلطان‌نیور اشاره کردم، منظورم همان سخنان ایشان است که البته بیشتر در قالب "شعر" گفته شد. هر چند مرحوم سلطان‌نیور، چنانکه کتاب "ده شب" و نوار صحبت‌های آن شبها نشان می‌دهد، هم "صحبت" کردند و هم بعداً شعر خوانی. ایشان در صحبت‌هایشان نخست به زندانی شدن‌های مکرر خودشان و به در بند بودن دوستانشان اشاره کردند، آنگاه شروع کردند به شعر خواندن. در شعرهایی که خواندند آشاره به فعالیت‌های گروهی که با مشی مسلحانه بر ضد حکومت ما به اول خود او "تزار" برخاسته بودند و به "کلوه" ها و "چکیدن ما شها" و مانند اینها پرداختند، و از "ستاره" دناله دار اعدای ما و "از دحام خلق" و اینکس "من هیچ نیستم. جز آن حماسه‌ای که دوزمینه، يك انقلاب می‌گذرد" و مانند اینها نام بردند. جمعبندی را بیشتر تحریک کردند. این مسا دل هر چه بود با مشی دموکراتیک کانون و ماتیدمانست به برگزاری شب‌های سخنرانی و شعر خوانی



دربارهٔ «انسور» مفاہرت داشت. تعهدی که حتی خود آقای مومنی کوتیختا هر چه بیشتر در محبت‌هایش پیش از مرحوم سلطان‌نیور [برهمن شیب] آن را رعایت کنند و چند جا لزوم نبرد اخص به مسائل سیاسی را بر اجرت باید آورد شود. اگر به دنبال تحریک شعبد جمعیت بر اثر "شعر" خوانی مرحوم سلطان‌نیور حادثه‌ای در آنجا پیش می‌آمد و جمعی از مردم بیگناه - و بویژه کودکان خردسال - دست کم در زیر دست و پای آن همه جمعیت بر آشفته و عصیی خرد می‌شدند و کارشبهای شیر هم تعطیل می‌شد، مسئولیت این حوادث به گردن چه کسی می‌افتاد؟ مسلماً دامنگیر آقای مومنی نمی‌شد چون ایشان خواستهٔ آن شعرها و عضو هیات مدیران و مسئول برگزاری آن شهباسرمذا کرده با مقامات انجمن گوتنه نبودند، در خنرا - نی خودشان پیش از مرحوم سلطان‌نیور هم بحد کافی نمی‌توانستند که نمی‌توان به سیاست پرداخت. |

پاریس ۲۲ ژانویه ۱۹۸۶